

سمینار مسائل ملی - قومی : متن حسن بهگر

مساله اقوام در ایران، مشکلات و چاره‌ها

حسن بهگر

سرسخن

ایران به‌عنوان یک کشور جهان سوم ولی با تمدن دیرین و تاریخی کهن‌سال با مشکلات زیادی روبرو است. مشکلات سیاسی و اجتماعی و فرهنگی نیازمند پژوهش و بررسی دقیق و دور از حب و بغض‌ویژه‌ی خود است. بدیهی است که در نگارش تاریخ ما هم تحریف راه یافته و هم بسیاری نکات مبهم و تاریک مانده است، وظیفه‌ی روشنفکران و نخبه‌گان جامعه یافتن این تحریف‌ها و نقد و جستن چاره برای این مشکلات است.

ما با انقلاب مشروطیت از صورت رعیت به‌شهروند در آمدیم، ولی حکومت قانون و آزادی و حقوق شهروندی و قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی در اثر سه کودتای محمدعلیشاه و کودتای 1299 و کودتای مرداد 32 ناکام ماندند. این که چرا با همه‌ی فداکاری مبارزان راه آزادی در این صد سال در مبارزه با عوامل ارتجاع داخلی و عوامل استعمار موفق نشدیم، خود نیازمند پاسخ به‌این پرسش اساسی است که آیا ما در این صد سال کوشش کردیم که عدالت سیاسی و حقوق برابر شهروندی را تحقق بخشیم؟

پاسخ منفی است؛ همبستگی مبارزان راه آزادی در پای رهائی خلق‌ها، عدالت اجتماعی و آخرین بار در سال 57 در پای اسلام «عزیز» قربانی شد. ما حقوق طبیعی و انسانی و گوهر آدمیت را هیچ شمردیم، در حالی که بینش «علمی» که آزادی و دموکراسی و حتا اعلامیه حقوق بشر را متعلق به‌بورژوازی می‌داند و کوشش برای استقرار آن را مردود می‌شمارد، یکی از اساسی‌ترین علت‌های شکست ما بوده است.

گرفتاری واژگان

از آن جا که واژه‌ها دارای مفاهیمی قراردادی هستند، اگر آشفستگی در این مفاهیم ایجاد شود و هرکس معنای خاص خودش را از آن بیرون

بکشد، نمیتوانیم با هم ارتباط درست برقرار کنیم. واژه‌ها یک معنای دستوری و یک معنای تاریخی دارد. اما مراد ما بیشتر واژه‌هایی است که همزمان با آشنائی ما با دنیای مدرن، به‌ویژه با جنبش مشروطیت به‌زبان ما راه یافته و یا در برابر واژه‌های فرنگی، واژه‌هایی به‌کار گرفته شدند، به‌ترتیبی که معنای قدیمشان به‌کلی متحول شد. از آن جمله است «دولت»، «کشور»، «مساوات»، «برابری»، «ملت» «مشروطیت». این واژگان را می‌توانیم واژگان قراردادی بنامیم. البته در برخی موارد نیز کلمه‌هایی در جای خود ننشسته و به‌جای هم به‌کار برده شده‌اند، مانند حکومت و دولت و حاکمیت ملی و حاکمیت ملت که هنوز بحث انگیز هستند.

با احساس به‌لزوم چنین نیازی بود که زنده یاد علی اکبر دهخدا اقدام به‌گردآوری لغت‌نامه کرد. اما همت آن مرد همتا نیافت و جز انگشت شماری به این کار نپرداختند و هنوز فرهنگ سیاسی کاملی نداریم.

ملت

در کشورهایی که جنگ کمتری داشته‌اند، مفهوم «ملت» و «وطن» اهمیت بسیار کمتری داشته است تا کشورهایی که همواره مورد هجوم و حمله بوده‌اند. ایران که به‌درستی دل جهان نامیده شده و حلقه‌ی اتصال آفریقا و آسیا و اروپا می‌باشد، همواره مورد یورش همسایگان و بیگانگان قرار داشته است.

برخی ملت ایران را که یکی از دیرینه‌ترین تمدن‌های بشری همچون هند و چین است، به‌زیر پرسش می‌برند و ایران را در برگیرنده‌ی ملیت‌ها می‌دانند که معلوم نیست چه معنایی دارد.

در عرف سیاسی ملت عبارت است ازکلیه اتباع کشور- دولت صرفنظر از کثرت یا وحدت اقوام آن. هریک از شهروندان در داخل کشور افزون بر هویت قومی، یک هویت ملی دارد. اوراق هویت او برگ تابعیت اوست که در آن «ملیت» او منعکس است. ملت با متمایز شدن از قوم واحدی سیاسی پدید می‌آید؛ بنا بر این تعریف، شما از قوم می‌توانید به ملت بیائید، ولی از ملت به قوم نمی‌توانید بروید و اگر مخالفان جز این می‌دانند، تعریف خود را به‌روشنی ارائه بدهند تا ما بدانیم منظور از به‌کار بردن «ملیت‌های گوناگون» چیست. مدعیان جدائی بگویند این حکم قاطع جدائی را چه مرجعی صادر کرده است و از چه کس و کسانی نمایندگی جدائی دارند؟

اما امروز برخی خواسته‌های خود را زیر عنوان ضعف و نارسائی واژگان فارسی می‌پوشانند از آن جمله این حرف که کلمه‌ی قوم تحقیرآمیز است و یا معادل اروپائی ندارد و یا این که قوم را برابر ملت می‌گیرند، یعنی در حقیقت مفهوم وطن را تا سرحد محله‌ی زادگاه خود پائین می‌آورند، درحالی که در کشورهای پیشرفته «میهن» مفهوم گسترده‌تر و پیشرفته‌تری را در بر می‌گیرد که با روزگار نو مطابقت دارد. در بیشتر جامعه‌های غربی ارتباطات خویشاوندی، محدود به خویشاوندان درجه‌ی اول و دوم است، در حالی که در جوامع کوچک در آسیا یا آفریقا تمامی اعضای یک طایفه خود را خویشاوند هم می‌دانند. جامعه‌شناسی غرب به‌ویژه آمریکا بسیار دیر به فکر این تعاریف افتاد، برای نمونه جامعه‌شناسان هنگامی که با مشکل سیاهان مواجه شدند، چنین استدلال کردند که یک عده‌ای که در جامعه کثرت‌گرا متمایز از دیگرانند و اینها اقلیت قومی هستند. اگر بپذیریم که در علوم انسانی با فکر سر و کار داریم و در علوم طبیعی است که به توصیف و تبیین می‌پردازیم، برای درک مسائل مشخص ایران باید اول شرائط تاریخ چند هزار ساله آن را بررسی کرد. عده‌ای ملت ایران با سابقه‌ی چند هزار ساله در محدوده‌های جغرافیائی معینی با حکومت مشخص و دستگاه دیوانسالاری و... را منکر می‌شوند و آن وقت در پی قالب‌های مصنوعی هستند تا بتوانند به اقوام عنوان ملت بدهند. این که این کارها به سود این مردم یا ملت ایران تمام می‌شود یا نه، مساله آنان نیست؛ این که به چه مناسبت پارلمان اروپا نمایندگان را به عنوان ملت‌های فدرال ایران دعوت می‌کند یا این که چرا آمریکا امپریالیسمی که مدعی جنگیدن با آن هستند، میلیون‌ها دلار به مدعیان نمایندگی آذربایجانی، بلوچ و کرد اختصاص می‌دهد، توجهی نمی‌کنند، باید آیه‌ای که خوانده‌اند به هر ترتیب شده است، درست در بیاید، گرچه فاجعه‌ای عظیم از خونریزی و برادرکشی را دامن بزند.

کوتاه سخن این که دولت ملی مدرن در ایران گرچه روندی پیچیده را طی کرده، اما پس از مشروطه به ثمر رسیده و از یک دولت ایلاتی به دولت مدرن گذار کرده و هویت‌های قومی تبدیل به هویت‌های ملی شده است و جنگ 8 ساله اخیر با عراق به نظر بسیاری از کارشناسان (مانند چنگیز پهلوان) به فرایند ملت‌سازی ما بسیار یاری رسانده است. بدین سبب سخنان کسانی که از «بحران ملت» در ایران سخن می‌گویند، پایه‌ی چندانی نمی‌توان متصور شد. چون ملت ایران هزاران سال با هویت ایرانی زیسته است و حتی حکومت انترناسیونال اسلامی ایران با همه‌ی تلاش برای تخریب هویت ملی در مواقع تنگنا همچون تجاوز عراق و بحران انرژی هسته‌ای متوسل به ناسیونالیسم می‌شود. این بازی الاکلنگ

حکومت اسلامی هم برای سرنوشت این حکومت و هم ایران شوم و بد سرانجام است.

قوم- قبیله- عشیره- طایفه- ایل

شک نیست فلات ایران پیش از آمدن آریائی‌ها دارای تمدنی درخشان بوده است، شهر موهنجودارو که در پاکستان فعلی قرار دارد، نمونه بارز آن است. ولی کم کم ایرانی‌ها که اقوامی کشاورز و دامدار بودند و بیشتر آماده جنگ پا به عرصه تمدن گذاشتند. هگل ایرانیان را به درستی اولین امپراتوری جهان لقب داده است که از اقوام گوناگون سازمان یافته است، اما این تمدن بارها مورد تهاجم قرار گرفت و موجب شد که ایرانی‌ها دوباره و چندباره به زندگی ایلی و عشایری پناه ببرند.

پیشتر برای این نام‌ها تعریف خاصی نبود و اغلب به جای هم بکار برده می‌شد. در این جا کوشش می‌شود که با مراجعه به فرهنگ‌های گوناگون معنای آن‌ها را روشن کنیم.

طایفه: کلمه‌ای است عربی و عبارت از واحدی از قومی که در دهات اسکان یافته و کوچ نمی‌کند و متشکل از اجزای کوچکتری مانند تیره، اولاد یا دودمان و سرانجام خانوار تشکیل می‌شود.

ایل: ایل کلمه‌ای است ترکی، عبارت از واحدی سیاسی و اجتماعی است که اسکان کامل نیافته و در چادر زندگی می‌کند، از جهاتی مانند طایفه است با این تفاوت که جمعیت ایل بزرگتر از طایفه است، دارای سرزمین بزرگتری است و رهبر یا رهبران ایل از قدرت بیشتری برخوردارند.

سلسله مراتب رهبری در نظام سنتی ایلی عبارتند از خان یا خوانین- کدخدایان- ریشسفیدان- افراد معمولی. سازمان اجتماعی ایل قبیله‌ای است و شیوهی معیشت آن عمدتاً دامداری است.

در تعریف قوم آمده است: گروهی از افراد جامعه که اکثراً دارای مشترکات خونی، فرهنگی و زبانی هستند.

{قبیله: گروهی و جماعتی را گویند که از اولاد یک پدر باشند. (از برهان) (غیاث اللغات رویه 164) گردآوری غیاث الدین محمد بن جلال الدین شرف الدین رامپوری به سال 1242 هجری قمری- پوشینه 2 به کوشش محمد دبیر سیاقی، از انتشارات معرفت}

قبیله نظام عشیره‌ای است که افراد آن را پیوندهای خونی متحد کرده و جامعه‌ی مستقل و بسته را تشکیل داده است.

قوم در فرهنگ غیاث اللغات بالفتح (و به نقل از شرح نصاب یوسف) گروه مردان تعریف شده است. خوب می‌دانیم که ملت هم پیش از مشروطیت به معنای امت بکار می‌رفت.

قوم: گروهی از مردم که دارای ویژگی‌های تاریخی، نژادی و زبانی یکسان هستند. - آنها که با شخص نسبت خویشاوندی دارند.

قومیت: اشتراک گروهی از مردم، زبان و آداب و رسوم که مایه‌ی پیوند و اتحاد زبان می‌شود. «فرهنگ سخن- دکتر حسن انواری»

برای کامل کردن تعریف قوم به آقای دکتر هوشنگ کشاورز مراجعه کردم که عمری را در پژوهش اقوام گذرانده است، ایشان ضمن تائید تعریف بالا افزودند که در قوم افراد خود را از نیای مشترک می‌دانند، ضمن این که افراد آگاهی و وجدان بیدار به عضویت در آن قوم دارند.

عشیر: (بروزن فقیر) به معنی کسی که با کسی به یک جا زندگی کند و به معنی خویشاوند و همسایه و به معنی دهم حصه از چیزی (از کشف و موید) (غیاث اللغات، پوشینه دوم، رویه 82)

عشیره- خویشان و تبار اهل خانه (از منتخب) همانجا}

بدیهی است برای پژوهش در قبیله نمی‌توان در اروپا به تحقیق پرداخت، چون حدود 2000 سال است که قبایل در این منطقه مضمحل شده‌اند، در صورتی که در آفریقا و عربستان و خاورمیانه و ایران هنوز به جوامعی که ساختار قبیله‌ای دارند، بر می‌خوریم. افزون بر آن برای اقوام ایران و افغانستان نمی‌توان تعریف معینی عرضه کرد (نک- ناسیونالیسم در ایران- ریچارد کاتم). اما آشکار است که قوم معمولاً بر پایه‌ی همبستگی خونی شکل گرفته است و حتا در گذشته بسیاری از مناطق به نام حاکم آن منطقه نامگذاری شده بود. بدین سبب برخی به بهانه این که در غرب تعریفی برای قوم موجود نیست، از روی تعصب قوم را ملت نام نهاده و به ناسیونالیسم ملی که در غرب رایج است، تعمیم داده‌اند. منظور آنها از ستم ملی در حقیقت ستم قومی است، اما از آن جا که در ایران قوم به معنای نیای واحد و همخونی موجود نیست، یا در همه جا صدق نمی‌کند، ناگزیر شده‌اند در برابر قوم ترک، قوم فارس بتراشند. ما قومی به نام فارس نداریم، ولی می‌توانیم بگوئیم اقوام فارس زبان یا بهتر بگوئیم، از خانواده زبان‌های

ایرانی داشته‌ایم که البته در این صورت کردها، لرها، آذربایجانی‌ها، سمنانی‌ها، سنگسری‌ها، مازندرانی‌ها، گیلک‌ها و ... هم شامل می‌شوند. ولی ملت فارس هم نداریم. آن چه در ایران بوده است، ایل بوده که ترکیبی از اقوام بوده که لزوماً همبستگی خونی نداشته‌اند. هیچ قومی خالص نیست و حتی قوم یهود که یهودی بودن را خصیصه‌ای مادرزادی می‌شناسد، بر نژاد و مادرزاد بودن افراد تاکید دارد و دین و زبان مشترک دارد، قوم خالصی نیست، زیرا کشتار یهودیان در اروپا در هنگام جنگ‌های صلیبی و سپس بروز طاعون در این منطقه بسیار از شمار آن‌ها کاست. مدارک تاریخی نشان می‌دهد که اکثریت بزرگی از یهودیان از قوم خزر هستند به همین سبب اگر واقعاً ترکان به دنبال معنی قوم خالص ترک می‌گردند، در اسرائیل باید به دنبال آن بگردند که متأسفانه به زبان ترکی سخن نمی‌گویند. به هر حال در آن منطقه به اندازه کافی فلسطینی و اسرائیلی و دروزی به برادر کشی پرداخته‌اند و مدعی جدیدی لازم نیست ولی مرادم این است که ضمن آن که قوم را نمی‌توان منکر شد، تعریف مشخصی هم از آن نمی‌توان ارائه داد و ایل و قبیله و قوم هر چه که بنامیم، خویشاوندی و رابطه‌ی خونی با هم دارند و رابطه فرد با خان‌سالار و ایل‌سالار است نه دولت، اما رابطه‌ی افراد ملت با دولت است. به هر حال آن مردمانی که به زبان یا گویش دیگری جز زبان فارسی در ایران سخن می‌گویند، ما به تسامح و به پیروی از رسم رایج در این جا قوم می‌خوانیم. تمایز قوم با ملت این است که شما می‌توانید ترک تابعیت ملی کنید و تبعه‌ی کشور دیگری شوید، ولی هرگز نمی‌توانید از قومیت خود استعفاء بدهید. یک بلوچ، بلوچ است و بلوچ هم باقی می‌ماند. ما در این جا که پناهنده شده‌ایم، اقلیت قومی محسوب می‌شویم، می‌توانیم تابعیت فرانسوی بگیریم، ولی در این جا ملت ایران محسوب نمی‌شویم. من در درجه اول ایرانی هستم، بعد آذربایجانی، بعد ...

مفهوم وطن به معنای زادگاه گرچه با نام ملت پس از مشروطیت در هم آمیخته، ولی بسیار پیش از اروپا در ایران رایج بوده است، این که این اقوام داوطلبانه در 2500 سال پیش به هم پیوسته‌اند، خود نمونه و الگوی جالبی در تاریخ است که باید آن را قدر دانست. اما مفهوم مدرن ملت- دولت که پدیده‌ای نوئی است، بر اساس روزگار نو و مدنیت استوار است و با مشروطیت پدیدار شد و در این تعریف جدید دیگر همبستگی خونی مطرح نیست و انتخاب رؤسای سیاسی از این قید آزاد می‌گردد، در حالی که در سیستم قومی اساس بر خویشاوندی و قومیت

است. در تعصب قومی، قومیت، زبان و آداب و رسوم مقدس انگاشته می‌شود و برای گرفتن قدرت سیاسی آن را به یک پلاتفورم سیاسی تبدیل می‌کنند، تبلیغ و ترویج نفرت از اقوام دیگر سرلوحه‌ی مبارزه آنها می‌شود. در مفهوم ملت می‌توان به‌سوی دموکراسی حرکت کرد و در دموکراسی است که مردم بر اساس آراء و عقاید خود نمایندگان خود را انتخاب می‌کنند نه بر اساس قوم و عشیره و وابستگی خونی و یا قبیله و ایل.

پیش‌تر در اروپا خانواده‌ها محل تولید اقتصادی نیز بودند، اما از هنگامی که کارگاه و کارخانه تأسیس شد، کار از خانواده جدا شد، حتا در تفکر چپ مارکسیست-لنینیستی مفهوم ملت از آنجا که فعالیت‌های مربوط به‌گردش سرمایه را امکان‌پذیر می‌سازد، یک قدم به‌جلو تلقی می‌شود، چون نظام قبیله‌ای و ایلی به‌بورژوازی مجال رشد نمی‌دهد. ولی می‌بینیم که بسیاری در عین مارکسیست بودن طرفدار ساختار اقتصادی ماقبل سرمایه‌داری هستند.

تعیین یک زبان به‌عنوان زبان رسمی در کنار آموزش زبان محلی نقش بسیار مهمی در پیوستگی و همبستگی ملی دارد. در بسیاری از کشورها گویش‌ها و لهجه‌ها و زبان‌های متفاوتی بوده و سپس یکی غالب شده است. برای نمونه در فرانسه 17 زبان وجود داشت، ولی پس از انقلاب کبیر فرانسه به‌ویژه در زمان ناپلئون زبان پاریس و حومه‌اش زبان رسمی فرانسه شد. در قرن 17 تنها 25 % از مردم انگلیس به‌زبان انگلیسی امروزی صحبت می‌کردند. بعد از استقلال ایتالیا تنها 2.5 % از جمعیت آن کشور به‌زبان ایتالیائی امروز گفتگو می‌نمودند، نیاز به‌آموزش همگانی و زبانی مشترک، آنان را واداشت که یک گویش را به‌زبان سراسری کشور تبدیل کنند. امروز بسیاری از تالش‌ها هم تالشی، هم گیلکی، هم ترکی و هم فارسی می‌دانند. گیلک‌ها هم همین‌طور. کسی می‌گفت در سنگسر دو دهکده هست که ساکنان آن زبان همدیگر را نمی‌فهمند.

قدرت حکومتی در رواج و تبلیغ زبان بسیار مؤثر بوده است، اما نه همیشه، چنان که با همه‌ی فشاری که حکومت شوروی به‌جمهوری‌های مانند تاجیکستان آورد و حتا خط‌شان را تغییر داد، ولی زبان‌شان را نتوانست بگیرد. برعکس، کار فرهنگی مؤثرتر و ماندگارتر بوده؛ چیرگی و برتری فرهنگی در نفوذ زبان رل مهم‌تری داشته است. زبان عربی بر ما چیره شد و نفوذ بسیار کرد به‌طوری که بسیاری از آثار

علمی و فلسفی ما به زبان عربی بود و هنوز بسیاری از واژه‌های عربی در زبان ما موجودند و کاری نمی‌شود کرد، چنان که هیچ زبانی مصون از کلمه‌های بیگانه نیست؛ اما نکته مهم این است که بسیاری از کشورها مانند مصر و سوریه و ... زبان خود را از دست دادند، اما ما زبان خود را حفظ کردیم.

مغول‌ها امپراتوری بزرگی به وجود آوردند، ولی به علت ناتوانی فرهنگی موفق به استیلای زبان خود نشدند، لمبتون می‌نویسد که مغول‌ها حتی برای گردآوری مالیات ناتوان بودند و ناچار افرادی را از چین برای بخارا استخدام کردند؛ اگر مغول‌ها زبان فارسی را رایج کردند، لطفی به ما نداشتند برای اداره کشور به دیوانسالاران نیاز داشتند و این دیوانسالاران جز ایرانیان نبودند. در حمله عرب‌ها نیز چنین بود و زبان فارسی زبان دیوانی بود تا زمان حجاج پسر یوسف که به عربی برگردانند. ابوالفضل بیهقی خاطرنشان می‌کند که حاکمان آنان را مجبور کرده بودند که به جای کلمه‌های فارسی، عربی به کار ببرند، اما به هر حال زبان فارسی زنده ماند. این زنده ماندن نه به این سادگی بوده است، برای دریافتن این تب و تاب تاریخی بنگریم به دوران محمود غزنوی که شاعران نامداری چون عسجدی، عنصری و منوچهری دامغانی و ... میزیسته‌اند و مقرری هم از دربار دریافت می‌داشتند، چرا که سلطان می‌خواست نشان بدهد طرفدار شعر و ادب فارسی است، اما در رساله‌ای که منسوب به بیهقی است، نوشته شده که دبیران موظف بوده‌اند که در برابر واژه‌های فارسی کلمه‌ی عربی بگذارند:

«بدانک به جای بستاخى انبساط نویسند، به جای شوریدگی اضطراب نویسند به جای یاری‌خواستن استغاثه نویسند، به جای زر وسیم مال صامت نویسند، به جای رستگاری خلاص نویسند، به جای آرزومندی تمنا نویسند، به جای ترسانیدن تهدید نویسند به جای یاری دادن اعانت نویسند و...»

گرچه زبان را با کلمه‌های بسیار عربی آمیختند، ولی آن را نتوانستند از بین ببرند. این اوامر حکومتی انگیزه‌های به وجود آمدن شاهنامه‌ی فردوسی را برای ما روشن‌تر می‌کند. امروز زبان انگلیسی، فرانسه و آلمانی در کشورهای آسیائی و آفریقائی جاری است، اما همه جا به ضرب و زور همگانی نشده است، بلکه پشتوانه‌ی آن یک فرهنگ برتر و تکنولوژی بالاتر است.

ایلات به منزله‌ی کنفدراسیون اقوام ایران

برخی طوری سخن می‌گویند که گوئی اقوام متمایز و جدا از هم در

ایران به‌زندگی ادامه داده‌اند و وحدتی هم بینشان نبوده است که سخن درستی نمی‌تواند باشد. البته به‌سبب ساختار ایران در طی تاریخ همواره مورد تهاجم بوده است و نمی‌توان تعریف کلی برای اقوام ایرانی ابداع کرد و آن را به‌همه‌ی آن‌ها تعمیم داد و گرچه برخی اقوام نیز مانند لرهای بختیاری به‌صورت فدراسیون به‌زندگی خود ادامه داده‌اند، اما واقعیت آن است که مردم ایران ناچار شده‌اند برای دفاع از خود به‌همبستگی نسبتاً ثابت ایلی پناه ببرند یا این که بنا به‌خواست شاهان و یا بزرگان خود در ایل ادغام شده و با یکدیگر همکاری کرده‌اند. حتا بسیاری از اهالی تهران هم سن و سال من ایل هداوند را به‌خاطر دارند که رهبر این ایل «سرهنگ هداوند» بود و بین ورامین و پلور، ییلاق قشلاق می‌کردند.

در ایل شاهسون کنفدراسیونی از اقوام بوده که برای پاسداری از سلطنت صفویه تشکیل شد که تقریباً گارد شاهی محسوب می‌شد و ... حال بنگرید عده‌ای نیز به‌تازگی از قشقائستان سخن می‌گویند که واقعا به‌شوخ‌بیشتر شبیه است. حتا کردها که از نظرزبان و همگونی بیشتری برخوردارند، با تاریخ ایران پیوستگی ناگسستنی دارند و به‌درستی خود را پایه‌گذار اولین پادشاهی در ایران و مادها می‌دانند. آکادمیسین‌های روسی در باره‌ی جمهوری آذربایجان می‌گویند:

«در اوایل سده‌های میلادی آذربایجان بارها در معرض هجوم قبائل ترکی زبان قرارگرفت.

در سده‌های 5 تا 7 و 11 تا 12 آن‌ها به‌صورت گروه‌های کثیر و متمرکز به‌سرزمین ما آمدند. با ورود و سکنا گزیدن این قبائل رفته رفته زبان ترکی بر زبانی که مردم آذربایجان مدت‌های دراز با آن گفتگو می‌کردند، برتری یافت. از این رو زبان‌های اصلی این کشور، آذری و ارانی، با سرسختی و نیروی فراوان مقاومت ابراز نمودند.» (دکتر عنایت الله رضا- مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی به‌نقل از اران دوران باستان تا آغاز عهد مغول رویه 566 و 567) (تاریخ آذربایجان در سه پوشینه با مسئولیت انستیتوی تاریخ آکادمی علوم در سال 1958 از سوی کسانی چون آکادمیسین حسین اف و آکادمیسین سمبات زاده انتشار یافته است)

در متن بالا دو نکته قابل توجه است: نخست این که قبائل مهاجم ترک زبان بوده‌اند و دوم این که زبان‌های اصلی آنان آذری و ارانی بوده است. حال باید پرسید چگونه است این روایت را در مورد جمهوری آذربایجان صادق می‌دانند و در مورد آذربایجان ایران صادق

نمی‌دانند.

تاریخ آذربایجان را با جعلیات تاریخی نمی‌توان از زمان تاسیس جمهوری آذربایجان یا حزب مساوات اسلامی یا دوره‌ی پیشه‌وری و استالین آغاز نمود، تاریخ این خطه با تاریخ ایران پیوند طولانی دارد، از آن‌هائی که با حمله اقوام ترک به ایران و چیره شدن زبان ترکی آن‌جا را متعلق به ترکان می‌دانند باید پرسید که آیا این منطقه خالی از سکنه بوده است یا مردمانی در آن‌جا بوده‌اند و آیا این مردمان با آمدن ترکان به کلی نابود شدند یا خیر با ترکان در آمیختند و لاجرم آنان را پذیرا شدند و زبان ترکان به آنان تحمیل شد.

چنین نبوده که در ایران گروه‌های ایلی جامعه‌های منزوی همگون و از نظر فیزیکی و نژادی متمایز از دیگران باشند و همواره نیز با دولت مرکزی ستیز کنند. چون اصلاً هیچ دولتی توان مهارکردن ایلات را با تکیه صرف به نیروی نظامی نداشت. اگر همراهی و همبستگی در کار نبود ایران از ابتدا از هم پاشیده بود. ایلات در ساماندهی دولت ایران شریک بودند و به‌عنوان نیروهای بالقوه مسلح برای جنگ با دشمنان بسیج می‌شدند، سران این ایل‌ها مورد مشورت حکومت قرار می‌گرفتند. در چرخه‌ی استبداد ایران، هنگامی که پادشاه می‌مرد، رقابت ایلات برای گرفتن حکومت شروع می‌شد و هر که زورش می‌چربید بر تخت شاهی می‌نشست؛ غزنویان؛ سلجوقیان؛ صفویه؛ افشاریه؛ زندیه و قاجاریه از آن جمله‌اند. در سایر موارد سران ایلات، سران اشرافی شمرده می‌شدند که نمایندگی شاه را در منطقه عهده‌دار بودند و از دولت پشتیبانی نظامی و مالی می‌کردند و به‌ویژه دفاع از سرحدات به‌عهده‌ی این ایلات قرار داشت. گروه‌های زبانی مهم نظیر کردها، آذری‌ها و بلوچ‌ها در قالب یک ایل واحد کرد، آذری یا بلوچ متحد نبودند، بلکه در درون گروه‌های ایلی مختلف سازمان یافته بودند. جمعیت کرد ایران وابسته به ایلات مهمی چون زنگنه، کلهر، (که بخشی از آن شیعه هستند) مکر، اردلان و شکاک در غرب کشور بودند. در برخی نواحی دیگر این منطقه، کردها با طوایف ترک زبان آمیخته و زیر نفوذ زبان و مذهب آن‌ها قرار گرفته بودند که شادلوها، شقاقی‌ها، قراچورلوها، دنبلی‌ها از این گروه به‌شمار می‌رفتند. جمعیت آذری ایران تا حدی در قبائلی چون افشارها، قاجارها و شاهسون‌ها سازمان یافته بودند و جمعیت بلوچ غالباً به طایفه‌هائی چون یار احمدزائی، اسماعیل زائی، مری، ناروئی، مبارکی، ریگی و برکزائی تعلق داشتند. تا مدت‌ها تصور می‌شد افشاریه از اقوام ترک بودند،

امروز دریافته‌اند که افشاریه کرد بوده‌اند و سپس زبان‌شان به ترکی برگشته است. بزرگ ایل پنجگانه یا خمه در جنوب ایران از پنج گروه گوناگون با ریشه‌های جداگانه تشکیل شده بود. ایل خمه در عهد قاجار به رهبری قوام‌الملک از اتحاد پنج قبیله‌ی کوچک‌تر باصره‌ای فارس زبان، یک گروه عرب زبان، اینانلو، نفر و بهارلو که ترک زبان بودند به وجود آمد. چنین است که ایلات میراث مشترک فرهنگی و تاریخی با دیگر ایرانیان دارند و جدا از آنان نیستند. این چیزی است که مستشرقین و پژوهشگران غربی به آن اعتنا نمی‌کنند. این ساختار از اوائل قرن بیستم دچار تحول و تغییر شد، جابه‌جائی و کوچ‌های متعدد، اشاعه‌ی زبان فارسی در میان آن‌ها، پذیرفتن دین اسلام به عنوان یک دین مشترک عرصه را بر آداب و رسوم قبیله‌ای تنگ کرد و امروز دیگر تقریباً اثری از آن نیست. ایران در طی هزاران سال به گونه یک واحد اجتماعی و فرهنگی با تنوع و ویژگی‌های پاره فرهنگی وجود داشته و پایدار مانده است، در صد سال گذشته در حال گذار به یک هویت سیاسی و یکپارچه بوده‌ایم، اما سنت‌ها و آداب و رسوم پاره فرهنگی و اقلیمی به دلائل بسیاری که عمده‌ی آن حکومت استبدادی بوده است، نتوانسته است خود را با این هویت یگانه کند، زیرا حکومت‌های استبدادی مایه اختلاف‌اند، نه مایه اتحاد، استبداد اقلیت می‌آفریند، زیرا با تحمیل واکنش ایجاد می‌کند. امروز حکومت اسلامی جلوه‌ای از اقلیت سازی است که در آن نه تنها مسلمانان سنی حتا شیعیان 12 امامی که شیعه به روایت ولایت فقیه را قبول نداشته باشند، در اقلیت هستند. ولی قوم و ایل و غیره به زوال رفته است، یعنی کسانی که بر باقی مانده‌ی ایلات سرمایه‌گذاری کرده‌اند که در حال مستحیل شدن در جامعه هستند، آب در هاون می‌کوبند. ما در گذشته سلسله‌ها و فرمانروائی‌های محلی داشته‌ایم که دارای قلمرو حکومتی بوده‌اند، اما نمی‌توان همبستگی ملی جامعه ایران را که قرن‌ها ریشه دارد، شکست و به عقب بازگشت.

افزون بر این حکومت بر اساس قومیت تامین کننده دموکراسی و آزادی نیست. برای تامین حقوق قبیله‌ای و عشیره‌ای نمی‌توان تخم کینه کاشت و مجوز برای کشتن برادران خود گرفت. همه شاهد بودیم که چندی پیش در تظاهراتی که عده‌ای دانش‌آموز در لندن به مناسبت اول مهر و گشایش مدرسه‌ها راه انداخته بودند، شعار مرگ بر فاشیسم فارس دادند. در حالی که اگر شعار آموزش به زبان مادری خود را می‌دادند؛ شعاری بود معقول و محق که تصور می‌کنم کم‌تر کسی مخالف آن است. این کارها به جز کاشتن تخم نفاق و کینه نیست.

زبان

زبان اهمیت بسیاری در تکوین ملت دارد. شک نیست زبان ترکی و عربی زبان‌های مستقلی هستند و جزو گویش‌های ایرانی شمرده نمی‌شوند. زبان کردی نیز گرچه به زبان فارسی نزدیک است، می‌توان آن را زبان مستقلی شمرد. هیچ دوره‌ای زبان فارسی تحمیلی نبوده است، بلکه به عنوان زبان مشترکی که داوطلبانه پذیرفته شده، حلقه‌ی اتصال مردم بوده است. تنها در زمان رضاخان، عشایر بی‌رحمانه سرکوب شده و با فشار تخته قاپو شدند و تدریس زبان آنها ممنوع شد. گرچه امروز تا حدی اوضاع تغییر کرده است، اما راه درازی تا تامین حقوق آنان باقی مانده است. تدریس زبان و آموزش هر قومی تا سطح دانشگاه باید آزاد و از پشتیبانی دولت برخوردار باشد و این می‌تواند به غنی شدن فرهنگ ایران نیز یاری رساند. خودداری از آموزش زبان مادری ضایعات جبران ناپذیری دارد. خود این جانب با توجه به این که مادر و پدرم هر دو آذربایجانی بودند، زبان ترکی را پیش پدرم آموختم و توانستم با خط عربی بسیاری از متون ترکی مانند «اصلی و کرم»، «مختارنامه» به زبان ترکی، «عاشیق غریب و صنم»، «حسین کرد شبستری»، «کوراوغلی» و «حیدربابای» شهریار را بخوانم، گو این که تا آن جا که می‌دانم کوراوغلو مربوط به ادبیات آذربایجان نیست، اما با تبلیغات شوروی و با ساختن اپرت و موسیقی و غیره آن را جا انداختند. حتا یادم می‌آید که نسخه‌ای از شاهنامه به چاپ سنگی در خانه‌ی ما موجود بود. من بر این باورم اگر در مدرسه همراه با زبان ترکی، فارسی می‌خواندم، مسلماً بسیاری از اشکالات زبان فارسی‌ام نیز رفع می‌شد، زیرا من بسیاری کلمات فارسی را از مادر و پدرم از راه گوش آموختم و البته چون آنها شکسته و بسته می‌گفتند، من نیز به درستی یاد نمی‌گرفتم. به تصور من اگر چنانچه در مدرسه برای آذربایجانیان همراه با زبان فارسی ترکی آموزش داده می‌شد، می‌توانست حتا به زبان فارسی یاری برساند.

اما به جز زبان که واقعا جا دارد که به صورت جدی پی‌گیری شود و جزو حقوق همه‌ی اقوام است، گله و شکوه‌ی اقلیت‌های قومی در ایران به سبب مشارکت نداشتن در ثروت و قدرت نیست. شکایت عمده از زبان است که حق آنهاست و باید بتوانند به زبان خود بنویسند و بخوانند و از سطح ابتدائی تا دانشگاه از پشتیبانی دولت برخوردار باشند. تنها تبعیض، تبعیض زبانی است و اگر نه از سایر حقوق و فرصت‌ها بهره‌مند هستند. یا اگر حقوق شهروندی از آنها دریغ شد، از همه‌ی ایرانیان دریغ شده.

تفاوت زبان خود به خود موجب جدائی نیست، بلکه هدف باید آزادی و دموکراسی برای همه‌ی ایران باشد تا بتوان تبعیضات را برطرف کرد و موجبات مشارکت سیاسی و تعیین سرنوشت خود را فراهم آورد. گرفتاری آنجاست که برای آن که یک قوم زیر ستم بسازند، در برابر باید یک قوم ستمگر نیز بتراشند و آن قوم فارس است که وجود خارجی ندارد. واقعا شوونیسم قوم فارس بی‌پایه است، ما قوم فارس نداریم، مردم فارس زبان داریم. اگر مساله زبان فارسی است، همانطور که گفته شد، این پذیرش داوطلبانه بوده است، اما یک حقیقت را نمی‌شود منکر شد؛ زمان رضا شاه فرمانداران و استانداران بیشتر از تهران انتخاب و تحمیل می‌شدند و هنوز هم می‌شوند که اشکال بزرگی است و باید رفع شود، ولی این را شوونیسم فارس نامیدن، امر اشتباهی است. می‌توان یک تازی حکومت را در کنار خودکامگی و استبدادش به حساب آورد، ولی نباید بیهوده آن را به مردم تعمیم داد.

طرح قضیه خودمختاری اقوام و اطلاق نام ملت و ملیت

کوشندگان در جنبش انقلاب مشروطیت در ادامہ‌ی فعالیت‌های آزادیخواهانه برای به سرانجام رساندن هدفهای آن، از پا ننشستند، به همین سبب جاپای این انقلابیون را در منطقه گیلان و آذربایجان و خراسان می‌بینیم. اما هیچ یک از آنها خواست جدائی از ایران نداشتند نه میرزا کوچک‌خان، نه خیابانی و نه کلنل پسیان. اگر آذربایجان می‌خواست جدا شود، در گرماگرم انقلاب مشروطیت، زمانی که مجلس به توپ بسته شده بود، جدائی را مطرح می‌کرد. خوب که نگاه کنیم، اگر موضوع قومی بود، اصلا ستارخان علیه محمدعلی شاه ترک قیام می‌کرد؟

گرچه تمامیت ارضی یک کشور مساله‌ی مهمی است، ولی مقدس نیست. راست افراطی آب و خاک را مقدس می‌داند و چپ افراطی روایت‌های تجزیه طلبانه را مقدس می‌داند.

بخشی از نخبگان این اقوام به درستی در مورد کاستی‌هایی مانند آموزش به زبان مادری یا خودمدیری و غیره از پا ننشسته و فعال بوده‌اند، اما بخش دیگر که تفکر جدائی طلبانه دارد، با وجود این که اغلب هیچ نوع باور و اعتقادی به مسائل چپ و کمونیسم و سوسیالیسم ندارد، از گروه ای چپ افراطی به عنوان تکیه گاه بهره می‌برد. این مرده ریگی است که پس از جنگ دوم جهانی و اشغال ایران از اتحاد حزب توده و شوروی استالینی برای ما به یادگار مانده است. ما پیش از این نه در آذربایجان و نه کردستان صحبت از جدائی نداشتیم. دشوار است تصور

کنیم که بدون پشتیبانی اتحاد جماهیر شوروی مساله کردستان و آذربایجان به وجود می‌آمد، شوروی برای پیشبرد مقاصد خود عده‌ای از خوانین کرد را دعوت نمود و با دادن امتیازات مالی و تحبیب، آنها را برانگیخت. این مساله را می‌توان از دیدگاه یک سایت مدافع ترکان چنین دید: «جاسوس بلند پایه و مهم روس "ژرژ آقا بکف" که در دهه سی میلادی به غرب گریخت و اسرار سازمان گ.پ.ئو (ک.گ.ب بعدی) را افشا نمود، درباره رویکرد شوروی به مساله کرد در فاصله دو جنگ جهانی مینویسد: ((دولت شوروی در اوائل سال 1927 بفکر افتاد که در ناحیه کوچک کرد نشین در داخل خاک خود یک "جمهوری مستقل کرد" ایجاد نماید تا بدین وسیله با جلب کردهای داخل کشورهای همسایه بسوی خود و تحریک احساسات آنهایی که سالها در طلب "کردستان مستقل" بودند، بتواند تمام مناطق کردنشین واقع در سراسر کشورهای عراق، ایران و ترکیه را به خاک کشور خود بیافزاید.)) سپس آقا بکف از تلاشهای شوروی جهت ایجاد شبکه گسترده جاسوسی در بین کردها و همپیمان شدن با روسای عشایر کرد صحبت می‌کند و مینویسد: ((شهر ساووج بولاغ (مهاباد امروزی) بعنوان مرکز چنین عملیاتی انتخاب شد.)) حمایت آشکار شوروی و نیز حمایت‌ها و تحریکات انگلیسی‌ها از خان‌ها و سران عشایر کرد سبب تشدید روحیه جاه طلبی آنان گردید و پس از سقوط رضاخان و با بازگشت خان‌های فراری کرد که در زمان سیمیتقو به عراق متواری شده بودند، باز هم جان و مال مردم ترک غرب آذربایجان به خطر افتاد. کردها که همگی مسلح بودند، به راهزنی و غارت اموال مردم پرداختند. گفته می‌شود در مناطق کردنشین ((یک تفنگ برنو با یک شلوار و یا یک جفت کفش معامله می‌شد.)) (در چنین حالی "میرجعفر باقراف" رئیس حزب کمونیست آذربایجان شوروی متوجه "قاضی محمد" می‌شود که چند سالی بود به اتفاق هم‌فکرانش در ساووج بولاغ تشکیلاتی را در راستای ایجاد "کردستان مستقل" تشکیل داده بودند. باقراف، قاضی محمد را به باکو دعوت می‌کند و بین آنها پیمان‌هایی بسته می‌شود و باقراف نظر مساعد و حمایت شوروی از قاضی محمد را به‌وی اعلام می‌کند و به قاضی محمد توصیه می‌شود که با عضویت در حزب "کومله ژ-ک" کردستان، مقدمات تشکیل حزب دموکرات کردستان را فراهم نماید. او پس از بازگشت همین کار را کرد و با نفوذ در کومله بعنوان دبیرکل و یا به گفته اعضای حزب، بعنوان رئیس آن برگزیده شد. وی پس از چندی حزب دموکرات کردستان ایران را تشکیل داد و چند ماه پس از تشکیل حکومت پیشه‌وری در تبریز، قاضی محمد نیز در تاریخ دوم بهمن 1324 در حالی که اونیفورم سبک شوروی و عمامه سفید بر سر داشت، حکومت خود در ساووج بولاغ را تشکیل داد.» (نقل از مقاله آذربایجان و مسئله کرد رضا تورک)

ای کاش این دوست آذربایجانی ما از نفوذ عوامل شوروی در فرقه آذربایجان و حتا از عکسی که پیشه‌وری با انیفورم ارتش سرخ انداخته است، هم چیزی می‌گفت. یا دستکم در مورد کسانی که امروز دم از جدائی آذربایجان می‌زنند و دستشان با بیگانگان در یک کاسه است، اشاره‌ای می‌نمود. برای نمونه آقای نظمی از به‌اصطلاح رهبران کنگره آذربایجان در گفتگو با سایت شمس که می‌پرسد:

سایت شمس: خانم تانسو چیلر از ترکیه در آن زمان حدود 15 هزار دلار به آقایان اغنامی و جیحون ملا زاده پول می‌دهد تا تلویزیون راه اندازی نمایند، ولی اغنامی در این مورد به ملا زاده خیانت می‌کند. ماجرای تلویزیون چه بود و خانم چیلر برای دست یافتن به چه اهدافی می‌خواست این تلویزیون را راه اندازی نماید؟

دکتر نظمی: من هم آنچه شما می‌گوئید شنیده‌ام، ولی چون یقین قاطع ندارم، شرعا و اخلاقا خود را صالح اظهار نظر نمیدانم. ...

4 - می‌دانیم که حزب مساوات ترکیه نیز در ارائه کمک‌های مالی و خط دهی به داک نقش فراوانی داشته است. این کمک‌های مالی و این خط دهی‌ها چه بود؟

5 - می‌بینیم که علاوه بر جمهوری آذربایجان، ترکیه نیز در داک نفوذ می‌کند. این نفوذ چگونه صورت می‌گیرد؟

6 - خواسته‌های کلی جمهوری آذربایجان و ترکیه از داک چه بوده است؟ آیا آنها هدف واحدی را دنبال می‌کردند و یا هدف متفاوتی داشته‌اند؟

7 - در دور اول داک پرچم ایران قرار دارد، ولی در دور دوم پرچم جمهوری آذربایجان جای آن را می‌گیرد. جناب‌عالی چه تحلیلی برای این تغییر فاز دارید؟

سایت شمس: می‌دانیم که حزب مساوات ترکیه نیز در ارائه کمک‌های مالی و خط دهی به داک نقش فراوانی داشته است. این کمک‌های مالی و این خط دهی‌ها چه بود؟

دکتر نظمی: وقتی می‌دانید که حزب مساوات ترکیه کمک کرده است و با چنین قاطعیتی می‌پرسید، طبعا می‌دانید که حزب مساوات ترکیه برای اهداف مثلا "حزب الله لبنان" که پول خرج نمی‌کند.

آقای حامد همه اهدافی دارند، همه آنرا دنبال می‌کنند. من عرصه سیاست بین‌المللی را به صحاری "کالاهاری" آفریقا تشبیه می‌کنم که هر

موجودی مجبور است با شکار و شکارچی احتمالی خود، شب و روز در هارمونی کامل زندگی بکند. حالا، در این صحرا، یک گفتار یک بوفالو و یا فیل را می‌درسد و می‌خورد؟ بله. آیا این یک رسم مستمر و مقبول است؟ خیر. ما باید آگاه باشیم و اگر هم کمکی تکلیف شد آنرا آگاهانه و با "تفکر مصلحت‌گائی آذربایجان" بررسی کرده و رد یا قبول نمائیم. آقای حامد، شما دارید یواش یواش سیم‌های ساز فکری مرا "کوک" می‌کنید که من بصدا در آیم.»

برای خواندن کامل این مصاحبه به نشانی زیر اشاره کنید
<http://www.shamstabriz.com>

در آذربایجان، خان‌ها و مالکان بر خلاف کردستان رغبتی به شوری نداشتند، ولی بسیاری با علایق گوناگون در آنجا به سر می‌بردند که همین افراد با تشکیل فرقه، گرداننده امور شدند. امروز در ایران دیگر خانی وجود ندارد شاید در کردستان و بلوچستان به صورت پراکنده و ضعیف موجود باشند. اما جالب است در نقشه‌ای که از آذربایجان به اصطلاح مستقل ترسیم شده و به پیوست تقدیم می‌شود، مناطق ایران از قبیل گیلان و زنجان و همدان با عنوان خانلیقی، یعنی همان خان‌سالاری آذربایجان نامیده شده که می‌دانیم چقدر این لقب نامانوس و ناجاست.

چپ‌ها به دو وجه این مساله را تئوریزه کرده‌اند :

1- حق اداره‌ی امور داخلی (محلی) در درون کشور

2- حق ملل در تعیین سرنوشت خویش (حق جدائی و استقلال)

در فرمول بالا که باید گفت تجزیه طبق یک فرمول که بیشتر ملهم از لنین است، نهفته است. گروه راست افراطی وجود دارد که با مقدس کردن تمامیت ارضی حتا تدریس زبان و فرهنگ و رسوم دیگر را مردود می‌شمارد.

ضمن تاکید بر این مساله که خاک و درخت و رود نمی‌تواند مقدس باشد، باید هدف سعادت و خوشبختی و رفاه و امنیت شهروندان باشد، باید ایرادات این دو نظر را برشمرد.

تجربه‌ی شوروی تجربه‌ی موفقی نبود، اما هنوز به عنوان یک الگو مطرح است، اما نمی‌دانم چرا از این که چین کمونیست با وجود مخالفت‌های کشورهای غربی و تبلیغات همه جانبه‌ی آن‌ها جزیره هنگ کنگ و ماکائو

را بگیرد و کماکان در مورد تایوان نیز همان سیاست را دنبال می‌کند، به‌عنوان الگو مطرح نمی‌شود. آیا چین سوسیالیست موجود نبوده و نیست؟ این در حالی است که در چین هزاران لهجه و گویش گوناگون موجود است.

مورد نخست (خود مختاری داخلی) از نظر حقوقی خالی از ابهام نیست که من وارد آن مبحث نمی‌شوم. آقای خوئرو تعریف‌های خودمختاری و غیره را در کتاب‌ها و مقاله‌های گوناگون به‌خوبی شکافته است. در مورد دوم (استقلال خارجی) نیز با توجه به‌تعریف، کثیرالمله بودن ایران را قبول ندارم. امروز سازمان مللی داریم که دولت‌ها به‌عنوان نمایندگان این ملت‌ها در آن حضور دارند، یعنی هر جا صحبت از ملت شود، پای دولت نیز به‌میان می‌آید، پس کثیرالمله بودن ایران باید به‌معنای کثیرالدوله بودن نیز باشد و قاعدتا وقتی سخن از فدرالیسم می‌کنند، کوچک کردن دولت نیست، بلکه مراد چند دولتی کردن ایران است و در نهایت از هم پاشاندن آن.

اما چرا چپ‌ها به‌این مساله در این هنگام ابراز علاقه می‌کنند؟ شاید به‌این دلیل که چپ آرمان‌گرا که حتا در سازمان‌دهی گروهی چند نفره نیز ناکام مانده است و نمی‌تواند به‌عنوان یک نیروی سیاسی قدرت سیاسی را بدست گیرد، در صدد یافتن پشتیبانی گروه‌های موجود اجتماعی است، یعنی گروه‌هایی که اعتبار سیاسی‌اشان تحلیل رفته است، می‌خواهند با بستن خود به‌یک جنبش اجتماعی یک شبه ره سد ساله بپیمایند. ولی نهادهای اجتماعی تابع خواست چپ‌ها نیستند، چپ از پتانسیل بالقوه برخوردار هست، اما فقط می‌تواند نقش تخریبی را بازی کند. در کشورهای جهان سوم فعالیت‌های اجتماعی و فعالیت‌های سیاسی درهم آمیخته است، روشنفکران به‌علت این که استبداد از دسترسی به‌رسانه‌های همگانی موثر و نهادهای مدنی و انجمن‌ها محروم‌شان ساخته، گاهی برای به‌حرکت درآوردن مردم متوسل به‌اهرم‌هایی می‌شوند. نمونه‌ی بارز آن رو آوردن روشنفکران به‌ملایان و مذهب تا به‌تحریک مردم بپردازند. بسیاری از ملایان خواستار مشارکت در امر سیاسی نبودند، این گروه‌های سیاسی بودند که آنها را ترغیب به‌شرکت در سیاست کردند و هنگامی که آنها قدرت را گرفتند، بدیهی بود که دیگر سهمی برای این مشوقان باقی نگذاشتند.

اگر رهبران ایلات به‌علت اختلاف با دولت مرکزی خواست تجزیه‌طلبانه داشتند، چون تغییر شرائط اجتماعی قدرتشان را پائین آورده بود، قادر به‌جلب مردم نبودند. فرزندان‌شان که اغلب برای تحصیل به‌خارج فرستاده شده بودند، به‌عنوان نخبگان جامعه این خواست را تعقیب

کردند. تقریباً نام خانوادگی همه‌ی شخصیت‌های مهم در کردستان برگرفته از ایلات آنها است. جلال طالبانی، مصطفی بارزانی، عبدالرحمان قاسملو و ... ریاست و حقانیت سیاسی آنها اغلب از طریق انتخابات انجام نشده است، بلکه به‌علت رابطه‌ی خانوادگی و مناسبات ایلی آنها است. بسیاری از این نخبگان به‌تحریف تاریخ دست می‌یازند، اختلاف‌های زبانی و مذهب را عمده می‌کنند و با اختراع سبیل‌ها و حوادث و بزرگ نمائی‌های تاریخی می‌خواهند به‌قدرت دست یابند و چون هدف قدرت است، با هم اختلاف‌های خونین پیدا می‌کنند که با هدف اولیه‌ی که همبستگی گروهی است، در تضاد است، حاصل کار در نهایت نزاع و چند پارگی می‌شود.

عوامل تشدید کننده

چنان که گفته شد، مراد این نیست که در مناطق مورد بحث خواست‌های مردمان بی‌پایه است. خواست مردم این مناطق دو عامل درونی و بیرونی دارد.

عامل درونی آن گذشته از خصلت‌های جغرافیائی و اقلیمی؛ تنوع فرهنگی و نبودن راه‌های ارتباطی؛ بی‌توجهی حاکمان به‌خواست‌ها و مطالبات بحق مردمان این مناطق را باید عامل اصلی شمرد.

عامل بیرونی جهانی شدن است. از هنگامی که تشعشعات اتمی چرنوبیل از مرزهای شوروی گذشت و تأثیرات مخرب خود را در بیرون از مرزها گذاشت تا به‌امروز که بحث انفلونزای مرغی رایج شده، مفهوم مسئولیت جهانی بشر را تغییر داده است. در دهکده‌ی کوچک جهانی ارتباطات بسیار سریع، بسیاری چیزها از جمله فرهنگ، عادات و رسوم، زبان و ... را در هم می‌کوبد و درهم می‌آمیزد. این را هم بگویم واکنش منفی نسبت به‌بین‌المللی شدن که در حقیقت مقدمه‌ی جهانی شدن است، یاری می‌رساند و این منحصر به‌کشورهای معروف به‌جنوب نیست، بلکه کشورهای شمالی نیز از آن مصون نیستند. به‌قول یک نویسنده انگلیسی «استوارت هال»: «زوال آن چه که جوهره‌ی آن قدرت است، چه هنگام رشد و چه هنگام زوال خطرناک است. در قرن بیست و یکم سلطه و جهش‌های مذهبی واکنش چنین زوال‌هایی است.» جهانی شدن همراه با شدت گرفتن بومی شدن و محلی شدن همراه است که حتا می‌تواند صورت نژادپرستانه تهاجمی را بگیرد. بازگشت به‌موقعیت محلی واکنشی به‌جهانی شدن است. در کشورهای شمالی روند جهانی شدن و محلی شدن

همزمان پیش می‌رود. اتحادیه اروپا نشانه‌ای از اتحاد کشورهای اروپایی است، اما هیچ کشوری از بومی شدن مصون نیست، حتی ایالات متحده آمریکا؛ چه چیزی می‌تواند روی کار آمدن بوش که حکومت مسیحی را تبلیغ می‌کند، توجیه کند؟

چه در کشورهای جنوبی و چه در کشورهای شمالی دنبال هویت‌یابی هستند.

انقلاب 57 ایران که آخرین انقلاب بزرگ قرن بیستم هم محسوب می‌شود، گذشته از خواست آزادی و استقلال، وجه هویت‌یابی نیز داشت. پس از آن هم تا به امروز شاهد انقلاب دیگری نبوده‌ایم.

آیا فدرالیسم راه حل مشکل است؟

فدرالیسم یعنی چه؟ فدرالیسم شیوه و راه حلی است برای حکومت یک دولت بر اجتماعات گوناگون با حفظ استقلال این اجتماعات یا گردهمایی چندین دولت حاکم در کنار هم.

یکی از بهانه‌های عمده‌ی پافشاری بر استقرار فدرالیسم به علت تمرکز داشتن حکومت مرکزی است. حال ببینیم که ایران همواره دارای دولت متمرکز بوده است یا نه و این نوع حکومت با ایران تا چه حد سازگار است و در نقاط دیگر تا چه حد موفق بوده است؟

آیا ایران همواره دارای یک حکومت مرکزی قوی بوده است؟

در نظام قدیم ایران، حقی مستقل از حق شهریار وجود نداشت و به همین سبب در ایران اساس نظام زمین‌داری براساس تیولداری و اقطاع می‌چرخید که براساس مناسبات با شاه و حکومت مرکزی بود. در نتیجه حکومت‌ها استبدادی بودند، ولی مطلقه نبودند و هنگامی که دولت مرکزی ضعیف می‌شد، حکومت‌های محلی دست به تجاوز و تعدی می‌گشودند. بدین ترتیب با توجه به نبودن حد و حقوق و اختیارات حاکمان محلی، قدرت گروه‌های اجتماعی و محلی در نظام استبداد شرقی از قدرت گروه‌های مشابه در نظام فئودالی بیشتر بود (نک. به لمبتون نظریه دولت در ایران) پادشاهان قاجار به‌ویژه در دوران پایانی خود (برای نمونه ناصرالدین‌شاه)، از اختیارات بسیار محدودی برخوردار بودند (نک. یروان ابراهامیان، مقالات در جامعه‌شناسی ایران، برگردان سهیلا ترابی فارسانی) نظام سیاسی قدیم ایران ملوک الطوائفی متمایل

به‌تمرکز و از حیث شیوه اعمال قدرت، استبدادی بود. نظام اداری و دیوانی قاجار هم بوروکراسی به‌شیوهی غربی نداشت و دیوان‌سالاری (بوروکراسی) منحصر به‌گرفتن مالیات بود که برای تامین هزینه‌های دربار و شاه مصرف می‌شد. دیوان‌سالاری نوین (بوروکراسی) در مجلس اول و دوم پس از انقلاب مشروطیت پایه‌گذاری شد. ساخت تبارسالاری ایرانی پراکندگی رسمی در قدرت گروه‌هایی بود که محدودیتی بر قدرت حکومت به‌شمار می‌رفتند؛ گرچه از حقوق مستقل و مصونیت برخوردار نبودند. خان‌ها یا روسای قبیله‌ها و ایل‌ها (از جانب شاه برگزیده می‌شدند و یا با وصلت‌های خانوادگی با شاه فامیل می‌شدند) زمیندارانی به‌شمار می‌آمدند که دارای پایگاه قدرت محلی نیمه مستقلی بودند و شاه در هنگام بحران و جنگ از آنها یاری می‌خواست و آنها اشرافیت زمینداران را تشکیل می‌دادند. و سرانجام این که ایران در قرن 19 دارای دولت به‌معنای کنترل متمرکز بر منابع اداری و نظامی جامعه نبود. انقلاب مشروطه با برداشتن امتیازات اشرافی و تصویب قانون ثبت اسناد و تشکیلات ایالتی و انجمن‌های محلی و ایجاد نظام وظیفه و تفکیک وظایف دینی و سیاسی از یکدیگر در پی ساخت دولت مدرن بود. گرچه دولت متمرکز یکی از عوامل توسعه سیاسی ایران بوده است، ولی در عین حال پس از انقلاب مشروطیت به‌علت داشتن انحصارات گوناگون مالی و قدرت، مانع از رقابت گروه‌ها و گسترش نهادهای جامعه مدنی شده است. نه تنها طرح انجمن‌های ایالتی و ولایتی همچون دیگر آرمان‌های لیبرالی مشروطیت در استبداد سلطنت پهلوی، پدر و پسر نابود شد، حتا با تسلط ناسیونالیسم دولتی و سرکوب همه‌ی اقوام ایرانی تخم کینه و نفاق در همه جا کاشته گردید. کوتاه سخن این که حکومت‌های سنتی ایران گرچه مستبد و اقتدارگرا، اما غیر متمرکز بودند و نخبگان ایلی و طایفه‌ای و برخی ملایان با نفوذ در اداره منطقه نفوذ خود و گاهی در سیاست‌های کلی کشور مشارکت داشتند. با حکومت پادشاهی پهلوی از مشارکت مردم و گردهمایی آنها در حزب‌ها و گروه‌های سیاسی جلوگیری شد، ضمن این که آن مشارکت نخبگان هم دیگر وجود نداشت. مجلس به‌عنوان یکی از نهادهای مهم تقسیم قدرت و کنترل دولت هیچگاه به‌جز مدت کوتاهی در یکی دو دوره اوان مشروطیت و دوران دکتر محمد مصدق مورد نظر حکومت‌ها نبوده است. قانون اساسی مشروطه ضرورت تشکیل شوراهای استان و شهرستان را در نظر گرفته بود که هرگز مجال تحقق نیافت. و هنوز جای يك دولت فراگیر که بتواند تنوع مذهبی و زبانی جامعه ایرانی را در برگیرد، خالی است.

ساختار ایران: ایران در ساختارهای ابتدائی خود که بیش از هشت هزار سال قدمت دارد و تمدنی عظیم را در دل خود جا داده بود مانند

تمام فرهنگ های بشری نظامی داشت مبتنی بر روابط میان افراد که به خود سازمان داده بودند. ساختار ایران از روزهای نخستین ساختار نژادی نبوده است. هگل می گوید که اولین امپراتوری از گردهمائی اقوام در ایران ساماندهی شد. سیستم کاستی در آن به شدت حکمفرما بود و به ویژه حکومت مذهبی ساسانیان تبعیض دینی را رواج داد، اما مسالهی نژاد به ویژه پس از حمله عربها به ایران ما به ازائی نداشته است.

ایران کشوری است از نظر اقلیمی نسبتا خشک و کم باران، ولی نسبت به کشورهای نظیر عربستان و ترکستان از آب و هوائی بهتر برخوردار بوده و به همین سبب نیز مورد تاخت و تاز قرار می گرفت و در ارتباط بازرگانی آفریقا و آسیا و اروپا از موقعیت خاصی برخوردار بوده و به ویژه همواره مورد نزاع دولت استعمارگر روس و انگلیس بوده است. کشف نفت در اواخر قرن نوزدهم در ایران به این رقابتها دامن زد و به همین سبب انقلاب مشروطیت را با کودتای رضاخان از درون تهی کردند.

این الگوی ایران در درازنای تاریخ شکل گرفته است و پاشیدن این الگو و تکه تکه کردن آن بر مبنای یک الگوی دیگر چه هدفی را تعقیب می کند؟ هر گونه فدرالیسمی در ایران رنگ قومی به خود خواهد گرفت و اسباب جنگ و تفرقه خواهد شد.

اگر بپذیریم که در علوم انسانی با فکر و فهم سرو کار داریم و در علوم طبیعی با توصیف و تبیین، فهمیدن یک انسان عین فهم نتایج کار فرهنگی او و دیگر انسانهایی است که در محیط زندگی او حضور دارند. چون انسان یک موجود تاریخی است و با سنت، زبان و فرهنگ خود در طول تاریخ شکل گرفته است، او را نمی توان یک شبه طبق الگوی فرهنگی از نو قالب ریخت و «انسان طراز نوین» ساخت. سرانجام این که ایران همواره از پراکندگی خود در طی سده ها رنج بسیار برده است، در طی صد سال گذشته به فرایند همبستگی ملی دست یافته است که فروپاشی آن به سود توسعه سیاسی و اقتصادی کشور و منافع ملی نیست. همبستگی ملی هماهنگی میان اعضای تشکیل دهنده کل نظام اجتماعی است. در جامعه های سنتی پیوندهای گوناگونی از قبیله تا مذهب و حکومت موجب همبستگی جامعه می شد، اما در روزگار نو، نوسازی و تحولات صنعتی میان اجزای همگون و همبسته قدیم ناهماهنگی به وجود آورده است. پاشیدن این همبستگی به معنای نابودی ملت ایران است. در جامعه های سنتی نزدیکی خانوادگی و ارثی و شباهت های عقاید و رسوم و یکسانی موجب همبستگی می شد، اما در جامعه مدرن شباهت ها جای خود

را به تفاوت‌ها می‌دهد. ایران در حال گذار است و برای رسیدن به «دولت- ملت» یعنی دولتی که نماینده ملت باشد، سد سال است در مبارزه به سر می‌برد. با رسیدن به این مرحله می‌تواند برعکس جامعه‌ی سنتی که بر زور و سرکوب استوار است، رابطه‌ی منطقی و دموکراتیک بین اعضای جامعه برقرار سازد.

برخی از سازمان‌ها (مانند سازمان سوسیالیست‌های ایران) که در مورد طرح فدرالیسم پیش‌تازهم بودند، پس از مطالعه بیشتر رخدادهای رواندا و یوگسلاوی و بوسنی و صربستان آن را پس گرفتند. آیا این خردمندانه است که برای برادرکشی سرمایه‌گذاری کنیم.

هدف چیست؟

اگر هدف، عدالت سیاسی و عدالت اجتماعی است، اگر هدف، آزادی و دموکراسی و دفاع از حقوق مردم و اجرای مفاد حقوق بشر در ایران و رفع ستم از آنان و بهبود زندگی همه‌ی افراد ایرانی و از جمله اقوام است، باید دنبال راه درستش گشت. آیا با خود مختاری و یا تجزیه می‌توان به این اهداف دست یافت؟

تاکید می‌کنم مردم ایران اکنون نیازمند حل دو مساله مهم‌اند، عدالت سیاسی، عدالت اجتماعی این دو مشکل اساسی ما هستند.

فدرالیسم تنها راه حل کوچک کردن دولت مرکزی نیست، بلکه برعکس وجود چند دولت در آینده از وزنه‌ی دولت نمی‌کاهد آنچه این بار را کم می‌کند، کاهش دخالت در امور مختلف است که از خصائص دولت‌های لیبرال است، دولت لیبرال با واگذاری اختیارات به کمون‌ها اختیارات تام ندارد و کوچک شده است. هر جا ایالت فدرال درست کنید، یک اقلیت درست می‌کنید و تازه راه را هم برای پیدا شدن چند اقلیت دیگر در دل آن خواهید گشود، نمونه‌ی شوروی و اروپای شرقی پیش چشم ماست، نهایت این تقسیم شدن‌ها هم معلوم نیست. هم اکنون بحث در مورد آذربایجان به تضاد بین کرد و آذربایجان دامن می‌زند. تجزیه‌طلبان آذربایجانی به کردها از هم اکنون به چشم میهمان نگاه می‌کنند. در آذربایجان غربی به ویژه ارومیه 20% تا 30% کرد هستند. از آن طرف هم اکنون کردها نقشه‌ای تهیه کرده‌اند که بسیاری از مناطق غرب ایران را در خود جا داده است و فقط از قم و سوهانش صرف‌نظر کرده‌اند. آیا این شیوه‌ی برخورد نژاد پرستانه نیست؟

۱- در این مقاله، به بررسی نقش و جایگاه سازمان اطلاعات و امنیت ملی (سازمان اطلاعات و امنیت ملی) در سیاست خارجی ایران و به‌ویژه در زمینه خاورمیانه پرداخته می‌شود.

۲- در این مقاله، به بررسی نقش و جایگاه سازمان اطلاعات و امنیت ملی (سازمان اطلاعات و امنیت ملی) در سیاست داخلی ایران و به‌ویژه در زمینه خاورمیانه پرداخته می‌شود.

سازمان اطلاعات و امنیت ملی (سازمان اطلاعات و امنیت ملی)

« سازمان اطلاعات و امنیت ملی (سازمان اطلاعات و امنیت ملی) »

این دیگر بسیار آشکار است که آمریکا با استفاده از گونه‌گونی اقوام در خاورمیانه، و زخم‌های تاریخی که به‌عنوان مرز انگلیس در منطقه جا گذاشته است، برنامه‌ریزی گسترده‌ای برای تحریک قومیت‌ها، تجزیه کشورها و تغییر جغرافیای سیاسی در خاورمیانه در سر می‌پروراند.

در این راستا نشریه نیروهای مسلح آمریکا در مقاله‌ای به قلم پیترز (سرتیپ دوم بازنشسته ارتش آمریکا) خواستار ایجاد تغییراتی در نقشه خاورمیانه شده که متحدانی غیر عرب برای آمریکا و اسرائیل ایجاد کند. وی همچنین پیشنهاد کرده است یک واتیکان اسلامی در مکه یا مدینه تأسیس شود. و ایران نیز بخشی از گستره خود را به کشورهای نوساخته موسوم به کردستان، آذربایجان متحد، کشور شیعه عرب و بلوچستان آزاد واگذار می‌کند. به بینید چه خوابی دیده‌اند؟ چه برادر کشی و بی‌خانمانی در راه است!

با فدراتیو کردن آذربایجان تکلیف اقلیت کرد در آذربایجان چه می‌شود؟ گفته می‌شود که پس از پنجاه روز از انقلاب حزب دموکرات که دو پادگان را در منطقه خلع سلاح کرده بود، می‌خواست با تظاهرات کردها دفتر خود را که در شهر نقده هشت هزار کرد سنی و 12 هزار شیعه آذری را در خودجا داده است بازکند، غروب آن روز درگیری قومی روی داد و دویست نفر کشته شدند. جمهوری اسلامی مدعی است که کردها می‌خواستند آذری‌ها را مرعوب کنند تا آنها شهر را ترک کنند تا اختیار سه پادگان به‌دستشان برافتد. گفته می‌شود این که ملا حسنی امام جمعه ارومیه که این همه پرت و پلا می‌گوید و عوضش نمی‌کنند، به‌سبب هواداری از مردم آذری در برابر دموکرات‌های کرد مسلح در آن زمان است. این تجربه جای بررسی دارد، این که عده‌ای می‌خواهند بر روی این فاجعه و کشته شدن 200 نفر سرپوش بگذارند، غافل نیستند که فردا ممکن است چنین برادرکشی‌ها 20000 نفر و بیش‌تر شود؟

پس از انقلاب همین حکومت اسلامی چند بار خواسته است به تقسیم‌بندی استانی دست بزند، با شورش و بلوا روبرو شده است، اعتراضات مردم قزوین در رابطه با مرکز استان شدن زنجان و شورش مردم در تقسیم استان خراسان را از یاد نبریم.

پس بیایید زخم‌های کهنه را تازه نکنیم، ما نمی‌توانیم نه زبان و نه نژاد و نه سرزمین را عمده کنیم، اگر واقعا هدف ما دفاع از حقوق انسان است که این حقوق فارغ از زبان و جنسیت و نژاد و رنگ و این قبیل قیدها رعایت شود، فقط با عدالت سیاسی تامین می‌شود، نه با کپی برداری فدرالیسم شوروی که آخرش این کشتارهایی بود که هنوز هم ادامه دارد و اقلیت‌های بی‌شماری که هنوز هم طلبکارند. دامن زدن به بغض و کینه قومی راه چاره نیست، خود مشکل است.

آذربایجانی‌ها زمانی که حاکمیت ترک بود تصمیم به جدائی نگرفت، چرا حالا بگیرند؟

بدیهی است نگرش من به این مساله نگرش یک آزادیخواه است و تعصب قومی معنی ندارد و همه حقوق برابر دارند. کسی که برای دموکراسی تلاش می‌کند، نمی‌تواند محور گفتار و عمل خود را بر مسائل قومی قرار دهد. پیش از مشروطیت همه مستقل زندگی می‌کردند و همه مطیع مرکز بودند، سرباز می‌دادند، مالیات می‌دادند و یک بار هم دم از جدائی نزدند. بارها شده است که دولت مرکزی در نهایت ضعف به‌سر برده، ولی یک بار هم مورد جدائی نداشته‌ایم.

حق شهروندی تامین کننده منافع مردم است یا حق قومی؟

پیش از انقلاب مشروطیت بین روستائیان و عشایر و اقوام واکنش ویژه‌ای نسبت به دولت و حکومت محسوس نبود، فرد وابسته به ایل و عشیره با دولت مرکزی اصلا کاری نداشت؛ و وفاداری او به ایل و طایفه و روسای خود بود. اما پس از تمرکز دولت در زمان رضا شاه تفاوت‌ها آشکار شد. اگر شاه در کار ایل دخالت نمی‌کرد، با شاه کاری نداشتند، ولی رضا شاه تصمیم به اسکان آنها گرفته بود و در ضمن مامور بود که دولت متمرکز بوجود بی‌آورد. رضاخان با سرکوب آنها و غارت اموال آنان مانند خان ماکو و یا کشتار بیرحمانه در لرستان و آلت دست کردن یک قوم برای سرکوب دیگری در دل همه تخم کینه و نفرت کاشت؛ نفرت محصول سرکوب آن زمان تا امروز امتداد یافته است. اما باید ما ببینیم حقوق قومی یا حقوق شهروندی کدام یک به مصلحت مردم و به نفع آحاد مردم است.

اصل، حق فردی است و حق گروهی و جمعی اگر مبتنی بر حقوق فردی نباشد، نقض کننده و پایمال کننده حقوق فردی است. دموکراسی فرد را قبول دارد که جمع را انتخاب می‌کند. اصالت کل (اصالت جامعه) با کمی تسامح می‌توانیم بگوئیم که نظریه‌ای کلاسیک است که حتا ارستو نیز از آن یاد کرده است و کل را بر جزء تقدم داده است و در این نظریه فرد از هیچ استقلالی برخوردار نیست. اما در نظریه‌ی اصالت فرد، دولت مجموعه‌ای است که تنها از رهگذر کنش افراد و روابطی که آنان با یکدیگر برقرار می‌کنند، پدید می‌آید. پیش از هابز هیچ نظریه‌ای در باره‌ی اصالت فرد تدوین نشده بود. این نظر در پیوند با دموکراسی گرچه دولت را کلیتی مقدم می‌داند، ولی این کلیت منتخب تک تک افراد است. نظریه اصالت فرد انسان را به‌انزوا نمی‌راند، بلکه ضمن دادن استقلال و شخصیت فردی به انسان او را در دموکراسی با هم‌نوعانش در یک جامعه به‌اتحاد فرا می‌خواند. در ایل فرد شخصیت ندارد و هر چه رهبر یا رهبران ایل بگویند، همان است، مقدم شمردن قوم بر فرد به هیچ‌وجه ضامن آزادی نیست. برای نمونه ترکمن‌ها در سال 1286 شورش کردند، دست به‌چپاول و راهزنی زدند و از شاه خواستند که قانون اساسی مشروطیت را کنارگذارده و استبداد سلطنتی را اعاده کند تا آن‌ها هم مطیع حکومت مرکزی باشند. در صدر مشروطیت و پس از آن مخالفتی در میان فرهیختگان ترکمن با مشروطیت دیده نشده و این شورش از شاه دوستی آنان نبود. این ایلخان بود که به‌سبب تمایل به‌استبداد از هر گونه قانون بی‌زاری می‌جست. چنین بود که ایل شاهسون و ایل ترکمن در صف مخالفان مشروطه و درکنار محمد علی‌شاه قرار گرفتند. یا در سال 1286 کردهای ساکن ترکیه به‌آذربایجان حمله کردند و خرابی‌های بسیار بار آوردند که انقلابیون مشروطیت آن را توطئه مشترک محمد علی‌شاه و سلطان عبدالحمید عثمانی دانستند، درحالی که بختیاری‌ها به‌موافقان انقلاب مشروطیت پیوستند. اما همین ایل شاهسون وقتی دولت روس به‌ایران حمله کرد، شجاعانه با آن به‌جنگ پرداخت. ماجرا آفرینی اقوام به‌ویژه در دوره‌ی پس از مشروطیت که دولت مرکزی قوی نبود، این توهم را آفرید که دموکراسی لیبرال برای ایران مناسب نیست و باید حکومت مقتدری در راس قرار گیرد. گرچه دیگر از این اقوام و خان‌ها به‌آن صورت خبری نیست، ولی همواره نیروهای بیگانه از آن‌ها به‌عنوان اهرم‌هایی برای بی‌ثبات کردن ایران سود جسته‌اند.

ناابرابری فردی و قومی را می‌توان با مفهوم شهروندی حل کرد. منطق شهروندی خواستار هماهنگسازی و همانندسازی نیست، بلکه به معنی برابر شناختن حقوق و هویت‌های همه‌ی افراد جامعه است که حاکمان خود

را انتخاب کنند و حق مشارکت در تصمیم‌گیری‌ها را داشته باشند، مفهوم شهروندی باید در برگیرنده حقوق مدنی، سیاسی و اجتماعی باشد که حقوق مدنی بتواند آزادی بیان، آزادی اندیشه و آزادی دین، مالکیت، حق قراردادهای معتبر و حق برخورداری از عدالت را تضمین کند. حقوق سیاسی دربرگیرنده حق رای دادن و گرفتن شغل دولتی است و حقوق اجتماعی که دارای محتوای اقتصادی است. بدین ترتیب همبستگی ملی نیز حفظ می‌شود، تقویت همبستگی ملی در کشورهای جهان سوم شرط اصلی نوسازی و توسعه سیاسی عنوان گردیده است. در میهن ما حکومت اسلامی کوشش می‌کند هویت ایرانی را نابودکند و از آن امت بسازد و آمریکا نیز در صدد بهره‌گیری از ناآرامی‌های قومی است. طرح نادرست این مسائل یاری رساندن به استبداد داخلی و استعمار است. در حالی که با طرح درست و منطقی مطلب می‌توان اپوزیسیون را با هم متحد کرد و در بدست آوردن حقوق همه‌ی مردم ایران موفق‌تر عمل کرد.

سخن پایانی:

تفکرات قالبی و خشک و بی‌انعطاف همواره در ایران مصیبت آفریده است. بیاد بی‌آوریم پیش از انقلاب که افکار مارکسیستی حضوری پررنگ در جامعه ما داشت و همه هواخواه انقلاب بودند، بدون آن که به‌عواقب آن بی‌اندیشند، بدون آن که برای آن برنامه‌ای داشته باشند، انقلاب شد، اما چه کسانی قدرت را به‌دست گرفتند؟ امروز همه از مشارکت در آن انقلاب تبری می‌جویند. در مورد جدائی و خودمختاری هم به‌دام این قالب‌ها و نسخه‌های از پیش تهیه شده و نوشته شده نیافتیم. 18 برومر و انقلاب اکتبر متعلق به مناطق دیگر و زمان‌های دیگری است. کشور ما در همین یکصد سال اخیر مملو از حوادث گوناگون، اشغال توسط بیگانگان، انقلاب‌ها، کودتاها و ... بوده است که 18 برومر و غیره در آن گم است. نگاهی به تاریخ معاصر درس‌های آموزنده‌ای دربر دارد. دو بار دولت مرکزی ضعیف شده بود و ما می‌توانستیم دموکراسی را برای همه‌ی ایران نهادینه کنیم، ولی به‌جای آن طرح جدائی و تفرقه سردادیم و مقصر اصلی شوروی بود که مقاصد خود را توسط حزب توده پیش می‌برد. زندگی سران فرقه‌ی دموکرات نشان می‌دهد که همان کمونیست‌های پیری بودند که از شورش‌های گیلان و آذربایجان پشتیبانی کرده بودند؛ من نمی‌خواهم بگویم اصلاً آذربایجان مشکل نداشت، ولی مسلماً بدون دخالت مستقیم و آشکار شوروی و ارتش سرخ فرقه‌های کردستان و آذربایجان نمی‌توانستند بوجود بی‌آیند. شاه در آن زمان قدرتی نداشت و زمان برای متحد کردن مردم برای دموکراسی مناسب بود. ولی در عوض با این کار به حکومت مرکزی فرصت داده شد تا ضمن

سرکوب فرقه به نام حفظ تمامیت ارضی برای خود آبرو بخرد. حزب توده پس از واقعه‌ی آذربایجان دچار انشعاب شد و شروع به ریزش کرد و بسیاری از آن روی گردان شدند. بار دوم در سال 58 پس از انقلاب بود که با طرح مساله خلق ترکمن و کردستان مردم را پشت سر خمینی متحدتر کردند. نتیجه را همه می‌دانیم. خمینی با کشتار کردها و ترکمن‌ها حکومت خود را تثبیت کرد و محق جلوه داد. این کار نه به سود ترکمن و کردستان بود و نه به سود گروه‌ها و نه به سود مردم ایران. کسانی اگر ندانسته چنین خطائی کرده‌اند، امروز اگر دانسته، دوباره همان اشتباهات را تکرار بکنند، چه نامی روی آن می‌توان گذاشت؟

اگر امروز نخبگان سیاسی آذربایجان و کرد و عرب و بلوچ که نقش عمده‌ای در تئوریزه کردن و سازماندهی مسائل منطقه خود دارند، کوشش خود را صرف جدائی کنند و فقط به فکر مساله قومی باشند، این فقط به سود حکومت اسلامی و بیگانگان است و ثمری هم برای مردم خودشان نخواهد داشت.

امروز آمریکا به جای شوروی نشسته است؛ نمونه‌ی کردستان عراق نمونه‌ی مناسبی است. هم‌خونی و هم قبیله بودن مشکلی را حل نمی‌کند؛ مگر عبدالکریم قاسم کرد نبود و مگر اجازه نداد بارزانی به عراق برگردد، اما تا از رابطه‌ی کردها با کمونیست‌ها آگاه شد، روابط تیره شد. امروز در عراق کردها تا آن جا که به خود مختاری در این شرائط وانفسا رسیده‌اند، ظاهراً باید راضی باشند، ولی می‌دانیم که چنین نیست. قراردادهای نفتی را به سود آمریکا بسته‌اند و حتا از بالا بردن پرچم عراق نیز خودداری کرده‌اند. چنین رفتاری به تنش کشورهای ترکیه، سوریه و ایران خواهد انجامید. شیعه‌ها نیز خواستار منطقه‌ی جداگانه شده‌اند و عملاً عراق در حال تجزیه شدن است. آیا این که تجزیه به سود مردم آن جا خواهد بود، محل تردید بسیاری وجود دارد. اگر آمریکا پایش را از منطقه بیرون بگذارد، اولین قربانیان کردها خواهند بود که به دست شیعیان و سنی‌های عرب متعصب قربانی خواهند شد. این اولین بار نخواهد بود، پرده‌ی اول این فاجعه را زمان بوش پدر شاهد بودیم.

گروه‌های سیاسی چه طرفی از پشتیبانی از مساله قومی می‌بندند؟

بجاست بپرسیم آیا امروز که در برابر ما یک حکومت خونخوار مذهبی تا دندان مسلح قرار دارد، اولویت برای گروه‌های سیاسی مساله سیاسی است یا اجتماعی؟ این گروه‌ها با گفتار قوم‌گرایانه پشتیبانی مردم را جلب نخواهند کرد و دارای آن قدرت و نفوذ در میان مردم نیستند تا به یک سری جریان‌های اجتماعی دامن بزنند و از آن‌ها بهره ببرند. این کار فقط به هرج و مرج مدد خواهد رساند و در نهایت قدرت‌های بزرگ از این آب گل آلود ماهی خود را صید می‌کنند و این مرتبه مردم را بیش از پیش از گروه‌های سیاسی گریزان می‌نماید.

اگر این پشتیبانی از سر عدالت‌خواهی است، چرا از اقلیت‌های مذهبی چنین حمایتی نمی‌شود؟ آیا تعریف اقلیت‌های قومی در مورد ارمنی‌ها و یهودی‌ها بیشتر صادق نیست تا مثلاً در مورد مردم آذربایجان؟ آیا آنان تحت ستم نیستند؟

در انقلاب مشروطیت ما از رعیت به‌شهروندی رسیدیم و در نهضت ملی کردن نفت و انقلاب 57 مبارزه با انگلیس و آمریکا عمده بود و بیشتر به یکپارچگی ملی پرداختیم و از پرداختن به آزادی و حقوق فردی و شهروندی غافل ماندیم و قانون اساسی به‌غایت ارتجاعی و واپس‌گرا را به کرسی نشاندیم. حکومت‌های پس از مشروطیت هر دو چه پهلوی و چه اسلامی بر اساس نسبی‌گرایی فرهنگی بنا شدند. حکومت رضاخان و محمدرضا تکیه بر ناسیونالیسم دولتی داشت و حکومت اسلامی بر اساس شیعه اثنی‌عشری استوار است. اتحاد ما باید برای تحقق عدالت سیاسی و برابری حقوق شهروندی و تدریس زبان مادری و محلی باشد. با امید به این که همگان برای برکناری حکومت اسلامی متحد شویم و به‌جای تکرار شعارهای بی‌پایه و بد عاقبت به تحلیل مشخص مسائل کشورمان بپردازیم و در نجات مردم میهنمان بکوشیم.

از مقاله‌ها و کتاب‌های زیر بهره‌مند شده‌ام:

- 1- کامران رامین، «ستیز و مدارا ضد حکومت اسلامی»، چاپ اول 1998 باران- سوئد
- 2- شاهنده علی «درباره‌ی خودمختاری و نظام نامتمرکز»، پیام ایران، شماره 6 بهار 1378، از انتشارات انجمن پیام ایران، استکهلم، سوئد
- 3- بهگر حسن، «در باره "طرح پیشنهادی نویس قانون اساسی جمهوری فدرال"»، طرحی نو

- 4- بوبیو نوربورتو، «لیبرالیسم و دموکراسی»، برگردان: بابک گلستان، نشر سرچشمه، 1372
- 5- کاتم ریچارد، «ناسیونالیسم در ایران»، برگردان: احمد تدین، چاپ سوم، انتشارات کویر 1383
- 6- هال استوارت «بومی و جهانی: جهانی شدن و قومیت»، برگردان: بهزاد برکت (گاهنامه ارغنون 24-1383 تهران)
- 7- دکتر احمدی حمید، «قومیت و قوم‌گرایی در ایران از افسانه تا واقعیت»، نشر نی، 1378 تهران
- 8- آشوری داریوش، «بازاندیشی زبان فارسی»، نشرمرکز، 1375 تهران
- 9 - رضا دکتر عنایت الله، «اران از دوران باستان تا آغاز عهد مغول»، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، تهران 1380
- 10 - خوبروی پاک، محمد رضا، «اقلیت‌ها»، نشر شیرازه، 1380
- 11- خوبروی پاک محمد رضا، «فدرالیسم»، نشرشیرازه
- 12- امان اللهی بهاروند سکندر، «کوچ نشینی در ایران، پژوهشی در باره‌ی عشایر و ایلات»، انتشارات آگاه
- 13- لمبتون آن «تداوم و تحول در تاریخ میانه‌ی ایران»، برگردان یعقوب آژند- نشرنی 1372
- 14- کسلرارتور، «قبیله‌ی سیزدهم (امپراتوری خزران و میراث آن) برگردان: جمشید ستاری، انتشارات آلفا 1361
- 15- گیدنر آنتونی، «جامعه‌شناسی»، برگردان «منوچهر صبوری، نشر نی 1381
- 16- تکمیل همایون ناصر، «گستره فرهنگی و مرزهای تاریخی ایران زمین»، تهران 1379، دفتر پژوهشهای فرهنگی
- 17- مرشدی زاده، «روشنفکران آذری و هویت ملی و قومی»، نشر مرکز، چاپ دوم 1384، روزنامه شرق
- 18- بشریه حسین، «بخشی از کتاب در حال انتشار» دیباچه‌ای بر مفهوم همبستگی ملی، روزنامه شرق

برخی آگاهی‌ها در مورد اقوام ایرانی:

در آغاز هزاره‌ی سوم پیش از میلاد آریائی‌ان به فلات ایران پا گذاشته‌اند. آریائی‌ان همراه خود ملوک الطوایفی را به فلات ایران آوردند. از فرایند زندگی انسان و تقسیم کار او جماعت‌های طایفه‌ای Clan پیدا شدند و ازدواج از حالت درون گروهی به برون گروهی تحول یافت. چنان که قوم (دهیو) Dahyo به عشیره‌ها (زنتو) Zantu و عشیره به تیره‌ها (ویس) Vis و تیره به خانواده‌ها (مانو) Mano تقسیم شده‌اند.

استاد عبدالحسین زرین کوب در فرایند طبقات اجتماعی این اقوام می‌گوید: «ارکان سازمان اجتماعی تدریجا از خاندان (خوائتو) kvaeto، مان (مانو) Mano و طایفه (ویس) Vis به قبیله (زنتو) Zantu توسعه یافت و حتا به قریه (دهیو) Dahya رسید و هر یک از این ارکان هم تحت فرمان سرکرده‌ای بود که رئیس (پوئیتی) Poiti و داور (رتو) Ratw آن محسوب می‌شد... و البته توسعه تدریجی حکومت فردی و تمرکز قدرت کاویان، تمام این سرکردگان را رفته رفته تحت اقتدار شاه (خشائیه) Kheshaetya قرار می‌داد. بدون شک قبل از پیدایش حکومت فردی متمرکز طی قرن‌های دراز، طوایف مختلف ایرانی تحت رهبری دهیویدها، زنتویدها، ویسپدها و مانپدهای خویش زندگی شبانی را تا مرحله‌ی اقتصاد روستائی دنبال کرده‌اند و ناچار در برخورد با طوایف مخالف و مهاجم هم این سرکردگان طوایف به اتحادیه‌های موقت و خویشاوندی‌های مصلحتی وادار می‌شده‌اند و این پیوندها بعدها هسته‌ی اصلی فرمانروائی‌های واحد و وسیع و متمرکز را در بین آن‌ها به وجود آورده است.» (نقل از - امان الهی بهاروند سکندر- کوچ نشینی در ایران - پژوهشی در باره‌ی عشایر و ایلات- انتشارات آگاه)

گروه‌های خویشاوند هم‌تبار

ساختمان اجتماعی کوچ نشینان ایران به‌طور کلی بر اساس خویشاوندی و نظام پدرباری استوار است. در نظام تباری هویت و نسب فرد در رابطه با ایل و طائفه تعیین می‌گردد و از این گروه، گروه‌های عمده‌ی تشکیل دهنده‌ی یک طایفه یا ایل طبعا گروه‌های پدربار (دودمان- تیره و جز آن‌ها) می‌باشند که اعضای آن‌ها خود را از نسل یک نیای مشترک می‌دانند. کوچکترین واحد یا گروه پدربار شامل تعدادی افراد است که خود را از نسل شخص معینی که بین سه تا چهار نسل پیش می‌زیسته است، می‌دانند. ایلات اصطلاحات گوناگونی برای این واحد به‌کار می‌برند چنان که در لرستان آن را دودومو (دودمان) یا بووه و

دربین بختیاری‌ها اولاد می‌نامند. اعضای این واحد اغلب به نام بانی آن شناخته می‌شوند. فرض کنیم نیای (جد) چنین گروهی «حسن» نام داشته است. در این صورت این گروه به نام وی نام‌گذاری می‌شوند. روش نام‌گذاری به این صورت است که طوایف و ایلات پارسی زبان پسوند «وند» و یا «ی» و ترک‌زبانان پسوند «لو» به آخر اسم اضافه می‌کنند. چنان که گروه مذکور را به زبان لرز «حسنوند» (حسن+وند) و به زبان ترکی حسنلو (حسن+لو) و بعضی هم حسنی (حسن+ی) می‌نامند. علاوه بر این طوایف لر و کرد در نام‌گذاری پیشوند «هوز» را به کار می‌برند. مثلاً به جای حسنوند «هوز حسن» (حسن+هوز) می‌گویند. هم‌چنین طوایف بلوچ پسوند «زائی» یا «زهی» به آخر اسم اضافه می‌کنند. اصولاً پسوند «وند» و «زائی» و «زهی» معادل پسوند «زاده» در فارسی است که در اینجا مفهوم تباری و همبستگی را می‌رساند.

به هر حال اعضای این گروه به صورت یک یا چند اردو در محدوده‌ی معینی به سر می‌برند و در سرنوشت یکدیگر سهیم‌اند، یعنی اگر یکی از اعضاء کسی را به قتل برساند، سایر اعضاء موظفند در پرداخت خون بها کمک کنند و یا برعکس، اگر یکی از اعضاء مورد حمله قرار گیرد، تمام اعضاء به طور دستجمعی به کمک او می‌شتابند.

تیره

دومین گروه پدربار تیره است که از تعدادی دودمان تشکیل شده است. معمولاً جمعیت هر دودمان به مرور زمان افزایش یافته و در نتیجه دودمان‌های جدیدی به وجود می‌آید و تشکیل یک تیره می‌دهند. اعضای هر تیره معمولاً به نام بانی آن تیره که بین 5 تا هشت پشت می‌زیسته است، شناخته می‌شوند. هر تیره نیز از تعدادی اردو تشکیل شده است که در محدوده‌ی معینی زندگی می‌کنند. ممکن است هر تیره علاوه بر اعضاء اصلی خود تعدادی خانواز از تیره‌های دیگر را که به علل مختلف (درگیری داخلی، خشکسالی، قحطی و جز این‌ها) به آن روی آورده‌اند، در درون خود جای دهد. تمام اعضاء تیره حق بهره‌گیری از مراتع و زمین‌های تیره را دارند، اما بعضی از اعضاء به خصوص رهبران تیره از مزایای بیشتری برخوردارند.

روی هم رفته هر تیره به صورت یک واحد اجتماعی-سیاسی است که اعضاء

آن به‌طور دسته جمعی در مقابل هجوم دیگر گروه‌ها از منافع خود دفاع می‌کنند. به‌طور کلی تیره رکن اصلی طایفه و ایل است و در واقع می‌توان گفت هر ایل و یا طایفه مجموعه‌ای است از تیره‌های گوناگون.

طایفه

طایفه یک واحد اجتماعی- سیاسی است که از تعدادی تیره تشکیل می‌گردد. تیره‌های تشکیل دهنده‌ی یک طایفه ممکن است دارای نیای مشترک (واقعی یا اساطیری) باشند که در این صورت احتمالاً طایفه به نام او نام‌گذاری می‌شود. مثلاً طوائف مختلف «ایل بیرانوند» از لرستان همگی به اسم بنیانگزاران خود نام‌گذاری شده‌اند. در موارد دیگر ممکن است طائفه به اسم مکانی نام‌گذاری شود مانند «طائفه در شوری» از ایل قشقائی که اسم خود را از محلی به نام دره شو در نزدیکی مهرگرد سمیرم اقتباس کرده است. همچنین طوائف و تیره‌ها از راه‌های گوناگون نام‌گذاری می‌شوند که از حوصله‌ی این بحث خارج است.

ایل

ایل یک واحد سیاسی است که از تعدادی طایفه تشکیل شده است. طوائف تشکیل دهنده معمولاً دارای نیای مشترک نیستند اما با این حال بعضی از آنها ادعا می‌کنند که از نسل شخصی واحد می‌باشند. چنان که ایل بیرانوند خود را از نسل شخصی به نام بیران و ایل بهاروند خود را از نسل بهار می‌دانند.

سمینار مسائل ملی - قومی : گشایش سمینار

متن گشایش سمینار

خانم ها و آقایان، دوستان گرامی

ضمن عرض خوشآمد و سپاسگزاری از حضورتان در این مجلس به ویژه از دوستانی که از راه دور آمده اند، اجازه می‌خواهم از جانب گروه کار بررسی و بازاندیشی در مسائل ملی-قومی در ایران توضیح کوتاهی در باره دلایل برگزاری این سمینار و برخی نکات مربوط به آن خدمتتان بدهم.

مسأله ملی-قومی در فضای سیاسی و روشنفکری ایران از آن جمله مسائلی است که اختلاف و افتراق بر سر آن از خود همین اصطلاح یعنی از چگونگی نامیدن موضوع بحث آغاز میشود. اطلاق لفظ قوم یا ملت به جوامع فرهنگی-زبانی، و از نظر برخی نژادی متفاوت در درون خاک ایران که سرزمین مشترک و تاریخی همه آنان بوده است، هم نشانه وجود چارچوبهای مفهومی و نظری و اندیشه های سیاسی متمایز است و هم منشأ طرح مطالبات و خواستها و امتیازات مختلف. و از آنجا که این امور با سرنوشت ایران و سیاست قدرتهای حاکم بر آن سر و کار دارد با رشته های پیدا و پنهان با سیاستگزاریها و منافع قدرتهای دیگر نیز پیوند میخورد. این مسأله و راههای حل آن در تاریخ معاصر ما موجب صف بندیهای سیاسی، مناقشات ایدئولوژیک و اغلب جنگ احکام و باورهای بی چون و چرا بوده است. نخستین نکته ای که مایلیم به آگاهی شما برسانم اینست که گروه کار ما، چنانکه از نامش بر میآید، جز پایبندی به یافتن راههای دموکراتیک، در پی تبلیغ و ترویج دیدگاه و الگوی از پیش ساخته ای در این مورد نیست. اساسا پرسشگر است و میکوشد به سهم خود ضمن قدر شناسی از تلاشهای فکری دیگران، به بازاندیشی پیرامون مفاهیم، الگوها و راه حلهای مطرح در این زمینه کمک کند و خود نیز بیاموزد. به ویژه امیدوار است بتواند با مساعدت صاحب نظران، گفت و شنودهائی مستدل و دموکراتیک میان آرا و گرایشهای مختلف برقرار کند تا نخست بتوانیم حرف یکدیگر را به درستی بشنویم. با چنین هدفی بود که پیش از سمینار امروز سه گفت و شنود اینترنتی (پلتاک) از جانب گروه کار برگزار شد، به منظور شکافتن و روشن تر کردن برخی مفاهیم و مفروضات در

این موضوع و نیز تأمل بیشتر نسبت به پیشنهادهای و راههای ارائه شده از سوی گرایشهای مختلف و بسته به نتایج این سمینار و با بهره گرفتن از تذکرات، مشورتها و راهنماییهای که نسبت به کار ما میشود، ممکن است این گفت و شنودها در آینده نیز ادامه یابد.

افزون بر این باید گفت گروه کار ما برای پاسخ دادن به یکی از مسائل مورد افتراق در جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک، از اواخر آوریل 2006 شکل گرفت و کار خود را آغاز کرد. آنچه در باره مسأله ملی-قومی در سند سیاسی این جنبش تدوین شده بود در میان اوراقی که به شما داده شده وجود دارد و ما امیدواریم حاصل این گونه مباحثات در آینده به تدقیق نظرات و پیشنهادهای جنبش جمهوری خواهی نیز یاری رساند.

اجازه دهید اشاره ای نیز به چگونگی تأمین مخارج این نشست بکنم. منبع اصلی تأمین هزینه های این سمینار، مشارکت تک تک علاقمندان یعنی مشارکت خود شما در این کار بوده است. اعضای گروه کار هزینه های باقیمانده را بر عهده خواهند گرفت.

آخرین نکته ای که باید به آگاهی شما برسانم تغییراتیست که در برنامه پیش بینی شده به وجود آمده است. برخی از سخنرانان میهمان ما متأسفانه بر اثر گرفتاریهای شخصی درین آخرین روزها نتوانستند در اینجا و در جمع ما حضور داشته باشند. دوست گرامی آقای تورج اتابکی سخنان خود را از طریق اینترنت به آگاهی ما خواهند رساند و در بحثها نیز شرکت خواهند کرد. آقای محمدرضا خوبروی پاک که متأسفانه هم اکنون در بستر بیماری هستند، لطف کرده اند و نوشته کامل خود را برای ما ارسال داشته اند که توسط یکی از دوستان خوانده خواهد شد. ایشان نیز خواهند کوشید از طریق اینترنت در گفتگوها شرکت کنند. تنها آقای عباس ولی که شاید بسیاری از شما اطلاع داشته باشید که در سالهای اخیر در کار تأسیس دانشگاهی در کردستان عراق بوده اند، با همه علاقه ای که به شرکت در این مجلس داشتند و تدارک سفر خود را نیز دیده بودند به دلیل گرفتاریهای پیش بینی نشده اداری در آنجا، نتوانستند به پاریس بیایند و ما امروز از فیض حضور و شنیدن آرای ایشان محروم هستیم.

با تشکر مجدد از شما و دوستانی که از طریق اینترنت در سمینار شرکت دارند، از دوست گرامی حیدر تبریزی تقاضا میکنم به اینجا بیایند و برنامه سمینار را آغاز کنند.

سمینار ملی - قومی : مضمون بحث ها

در باره مضمون بحث ها و گفتگو ها

گروه تدارک سمینار و میزگردها در بررسی و بازاندیشی مسائل ملی-قومی در ایران از صاحب نظران و علاقه مندان دعوت میکند تا با مشارکت در بحث ها و ارائه پیشنهادهای خود به گروه کار، ما را در برگزاری بهتر و پربارتر مجموعه این مباحثات یاری رسانند.

بحث ها و گفتگو ها پیرامون چند زمینه اصلی پیشنهاد و تدارک دیده خواهند شد :

- دیدگاه های نظری در طرح مساله قومی و ملی، واریسی تعریف ها و مفاهیم ملت، ملیت، قوم، خلق، کشور چند ملیتی یا چند قومی، شکل گیری دولت ملی در ایران و ویژگی های آن
- پیشینه های تاریخی مطالبات ملی در ایران، شکل گیری و سرنوشت « جنبش های ملی »، جایگاه نیروها و عوامل داخلی و خارجی، تبعیض ها، نابرابری ها و ستم ملی در ایران
- برخورد گرایش ها، احزاب و سازمان های سیاسی به مساله ملی و قومی در ایران و تحولات آن
- پیشنهاد ها و راه حل های مساله ملی-قومی در ایران، انجمن های ایالتی و ولایتی؛ تمرکز زدائی؛ خودمختاری؛ فدرالیسم؛ حق تعیین سرنوشت؛ دموکراسی، حقوق شهروندی و مساله ملی
- فرایند جهانی شدن و اثرات آن بر پدیده دولت-ملت، تاملی بر اصل خودمختاری فردی، پایان دولت-ملت ؟

گروه کار خواهد کوشید پیرامون برخی از مضامین یاد شده و با توجه به دسترسی به صاحب نظران در زمینه های فوق مباحثی را برای مشارکت

عموم علاقه مندان، پیش و پس از سمینار یکروزه پاریس، از طریق اینترنت تدارک ببینند.

ضمیمہ

سند سیاسی

مصوبه نخستین گردهمایی جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران

۱۳- ۱۵ شهریور ۱۳۸۳ (۳- ۵ سپتامبر ۲۰۰۴)

بخش مربوط به مساله ی ملی - قومی

000000 00 000000 000000 000 0000 00 0000000 000000 000000 00 0000 00
 0000000 000000 00 00 0000 00000000 00 000000 0000000000 00 000 000000
 0 00000 00000 00000 0000000000 000000000000 0 000000000000 0 000000000 00
 000000 00 00000000 0 0000000000000 00000000 0000 00 000000 00 0000 00
 000000 00 000000 00 0 000 000000 00 0000000000 00000000 000000
 00 0 0000000 000000 0000 000 00 000000 00000 000000 00 00 00000000
 00000 000000 00000000 0000000 00 000000 000 00 00000000 0000
 00000000 0 00000000 00000000 000 000 000000 0000 00 0000 0000000000
 000000 00000000 0 000 00000 0000 000000 00 000 0 0000000 00000 0
 00000 0000000 00 0000000 0 00000000000 00 00 0 000000 0000000000 000
 000000000 0000 00000000 00000 00000 .00000000 000 00000 000000000 0 00000
 .00000 0000000 000000 000000 00000

[illegible]

0000 00 00000 0 0000 0000 0000000 0000000 0 00000 00000 00 .0
 0000 000000 0 000000000 00000000000000 000 000000 00000 00
 000 00000 00 0000 000000 000000 0000 0 000 0000000 00000000
 0000000 00 0000 0000000 0 000000000 0000 00 00000000000 0000000
 .0000000 0000 00000000 0 0000 0000

٢. حقوق مليتها و قومها

1. 1111 22 33 4 5555 6666 77777 8888 99 -

- ...

- ...

- ...

- ...

سمینار مسائل ملی - قومی : گزارش کوتاه

گزارش کوتاه

گروه کار تدارک سمینار و میزگردها در بررسی و بازاندیشی مسائل ملی - قومی

گروه کار تدارک سمینار و میزگردها در بررسی و بازاندیشی مسائل ملی-قومی در ایران در پی برگزاری سه گفت و شنود اینترنتی به تاریخ های 7 اکتبر 2006 (به همراه آقایان یوسف اردلان، حیدر تبریزی، منوچهر صالحی و مهران مصطفوی) 22 اکتبر (با آقایان مجید زربخش، علی شاهنده و رئوف کعبی) و 5 نوامبر (با دعوت از آقایان رضا براهنی، حسن شریعتمداری و علی قرجه لو) و سمینار یکروزه پاریس (با شرکت سخنرانان مدعو آقایان تورج اتابکی، حسن بهگر، حسین خلیقی و محمدرضا خوبروی پاک) در یازدهم نوامبر 2006، ضمن قدردانی از دوستان و صاحب نظرانی که به دعوت گروه کار در این گفتگوها شرکت کردند و اندیشه ها و ملاحظات خود در این زمینه را در معرض نقد و نظر قرار دادند و سپاسگزاری از همه علاقمندانی که ازاین مباحث استقبال و در آنها مشارکت کردند، مایل است نکاتی را

به آگاهی برساند.

سمینار پاریس توانست به یکی از هدف های خود که برقراری گفتگوی آزاد میان اندیشه ها و دیدگاه های مختلف پیرامون مسأله ملی-قومی بود دست یابد. مشارکت حاضران در سمینار نیز به غنای بحث ها و زدودن پاره ای از ابهام ها و تاریکی ها کمک ارزنده ای کرد و سرانجام در میز گرد پایانی که با مشارکت آقایان تورج اتابکی، حسن بهگر، ناصر پاکدامن، حیدر تبریزی، حسین خلیقی، مجید زربخش، خسرو شاکری، شهرام قنبری، مهران مصطفوی، پرویز نویدی و شیدان وثیق برگزار شد، شرکت کنندگان ضمن طرح ایده های تکمیلی خود پیرامون جوانب تاریخی، اجتماعی و فرهنگی مسأله ملی-قومی در ایران و اشاره به شرایط و رویدادهای کنونی جهانی و منطقه ای و اختناق فراگیر و سرکوب مستمر خواست های برحق مردم در جمهوری اسلامی، بر ضرورت ادامه این کوشش ها برای یافتن و تفاهم بر سر راه های دموکراتیک در پاسخگویی به مطالبات ملی-قومی در چارچوب ایران پای فشردند. چنین تفاهمی میان آن جمع متنوع در فکر و پیشینه و مشرب، و پس از گفتن و شنیدن تفاوت ها و اختلاف ها، برای برگذارکنندگان مایه دلگرمی و دستمایه کوشش های آینده خواهد بود.

اما اشاره و توضیحی نسبت به برخی از کمبودها و نارسائی های که در کار ما وجود داشت : گروه کار، چه در برگزاری پلتاک ها و چه در تدارک سمینار، بیشترین کوشش خود را به انجام رساند تا سخنرانانی از افق ها و گرایش های گوناگون فکری و نظری در این گفت و شنودها شرکت کنند و به طرح نظرات و نکات خود پیرامون مسائل ملی-قومی در ایران پردازند؛ کسانی که پیش از این در این زمینه آثار و نوشته هایی منتشر کرده بودند یا دوستانی که اعضای گروه کار از سابقه کوشش های فکری آنان در این موضوع خبر داشتند. اما حفظ تنوع دیدگاه ها و کیفیت کار همیشه و به صورتی که مورد انتظار ما بود میسر نشد. دلیل آن از جهتی مسأله دسترسی به برخی از دوستان و صاحب نظرانی بود که برای این برنامه ها در نظر گرفته شده بودند ولی در زمان برگزاری به سبب مشکلات پیش بینی نشده شخصی یا کاری و یا عدم آمادگی از شرکت در آنها معذور بودند. اما از جهت دیگر نباید از نظر دور داشت که بیرون از مناقشات سابقه دار و بی پایان در این موضوع، ما هنوز در ابتدای کارهای فکری جدی و مستدل و پژوهش های قابل اتکا در این زمینه هستیم. .

از لحاظ مضمونی نیز باید گفت که در طول پلتاک ها و سمینار، فرصت کافی برای پرداختن به مجموعه متنوع مضامینی که گروه کار در

آغاز پیشنهاد کرده بود (نگاه کنید به در باره مضمون بحث ها و گفتگوها در آگهی سمینار) به وجود نیامد و برخی از مضامین چنانکه باید مورد بحث و گفتگو قرار نگرفتند. با آنکه پس از نخستین پلتاک که به طرح و واریسی مفاهیم در حوزه مسائل ملی-قومی اختصاص داشت، هر دو پلتاک بعدی به طرح پیشنهادها و راه حل های موجود در این زمینه پرداختند، هنوز بسیاری از نکات در این عرصه نیازمند تدقیق و تأمل بیشتر هستند.

به نظر میرسد که اکنون پس از آشنائی با دیدگاه های گوناگون در تعریف ملت و قوم و با پشت سر گذاردن اختلاف های نظری در این مورد، زمان آن رسیده است که به طرح مطالبات مشخص و بررسی راه های دموکراتیک پاسخگوئی به خواست ها توجه بیشتری شود تا دست کم بر سر چارچوب ها و خطوط عمومی این مطالبات بشود به تفاهم بیشتری رسید و بتوان هر یک از راه های پیشنهادی (تمرکز زدائی، خود مختاری، فدرالیسم، حقوق شهروندی و...) را با توجه به زمینه های واقعی تبعیض ها و نابرابری ها در ایران، مورد سنجش و نقد قرار داد. گروه کار امیدوار است در آینده بتواند گفت و شنود هائی را در این مباحث تدارک ببیند.

دست آخر باید پوزش خود را در اینجا مکرر کنیم که به هنگام گشایش سمینار، با همه مراقبت هائی که شده بود، اشکالات فنی پیوند و پخش همزمان جلسه و اینترنت (پلتاک) آغاز کار سمینار را با تأخیر روبرو کرد

اما اینک و پیش از آغاز دور تازه، این ویژه نامه را که مجموعه ایست از سخنان ضبط شده یا مکتوبی که از پلتاک ها و سمینار پاریس در دسترس ماست برای آگاهی و بازنگری علاقمندان انتشار می دهیم تا حاصل کار این دوره در اختیار همگان باشد. به این مجموعه، یک نقد به قلم آقای احسان دهکردی و مقالات دوستانی که در پی فراخوان گروه کار نوشته هائی برای طرح در فرصت ویژه بحث آزاد در سمینار ارسال کرده بودند (سه تن از این دوستان آقایان رسول آذرنوش، محمد جلالی-م. سحر و حسن مکارمی در سمینار حضور داشتند و نوشته خود را در فرصت مقرر در جلسه قرائت کردند) نیز پیوست شده است.

در سوگ عباس عاقلی زاده

پیام شورای هماهنگی جنبش جمهوری خواهان دمکرات و لایک ایران

پنجشنبه، دهم اوت ۲۰۱۷ شمع وجود عباس عاقلی زاده یار دیرینه ما به خاموشی گرائید، بی شک از دست دادن او برای خانواده، دوستان و جنبش آزادی خواهان مردم ایران ضایعه ای بزرگ است. او بهترین و بیشترین سالهای عمرش را در راه مبارزه برای آزادی، عدالت اجتماعی و برای ایرانی عاری از استبداد و خودکامگی سپری کرد. مبارزه خستگی ناپذیر او توام با پایبندی به اصولی بود که مسئله استقلال و عدم وابستگی به خارجی سرلوحه فعالیت های سیاسی بود. از این روی او در میان طیف گسترده اپوزیسیون آزادی خواه و مستقل، از اعتبار و احترام خاصی برخوردار است.

در دوران مبارزه برای ملی شدن صنعت نفت در کنار خلیل ملکی و از پشتیبانان دکتر محمد مصدق بود.

در طول دوران مبارزاتیش، علیه نظام پادشاهی چند بار نیز به زندان افتاد و در تب و تاب انقلاب ۱۳۵۷ نماینده جامعه سوسیالیستها در شورای مرکزی جبهه ملی چهارم بود.

بعد از شکل گیری جمهوری اسلامی از همان ابتدا و بدون هیچ توهمی به مبارزه علیه حاکمین وقت پرداخت.

در این دوران، فعالیت های او در جبهه دمکراتیک مردم ایران متمرکز بود ولی خیلی زود و مانند هزاران مبارز دیگر، ناگزیر به ترک ایران شد. او به آلمان مهاجرت کرد.

در تمام دوران تبعید دست از مبارزه نکشید و در تأسیس و شکل دهی به نهادهای سیاسی، دموکراتیک و آزادیخواه در خارج از کشور در

راستای مبارزه علیه جمهوری اسلامی نقشی موثر داشت. او یکی از بنیان گذاران جنبش جمهوری خواهان دمکرات و لائیک ایران، عضو نخستین شورای هماهنگی و چند دوره آینده آن بود. او همچنین از بنیان گذاران و فعالین شورای موقت سوسیالیست های چپ ایران، کانون دفاع از زندانیان سیاسی و چند تشکل دیگر بود.

شورای هماهنگی جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران درگذشت این مبارز خستگی ناپذیر و راستین جنبش آزادی خواهی مردم ایران را به خانواده، دوستان و همه مبارزین راه آزادی تسلیت می گوید.

یاد و خاطرات او همیشه در میان ما زنده خواهد ماند.

شورای هماهنگی جنبش جمهوری خواهان دمکرات ولایک ایران

23 اوت 2017 - اول شهریور 1396

بیانیه سیاسی

تحلیلی از اوضاع ایران و خاورمیانه

گردهمایی سراسری هفتم

25 - 26 فوریه 2017 - 7 و 8 اسفند 1395

جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران

در آستانه سی و هشتمین سال حکومت استبداد مذهبی در ایران، شاهد تکرار و تداوم فشار بر شهروندان، سرکوب، دستگیری و به زندان انداختن مخالفان نظام خودکامه جمهوری اسلامی هستیم. وضعیت اسفبار و غیر انسانی حاکم بر زندان ها و ادامه صدور فلهای احکام ناعادلانه از سوی دستگاه قضایی اسلامی، تنها طی چند ماه اخیر چنان عرصه و امکان گذران روزهای اسارت را بر برخی از

زندانیان سیاسی تنگ گردانیده که برای رساندن فریاد دادخواهی و شکایت از وضعیت غیر انسانی حاکم بر زندان به بیرون از محبس چاره را تنها دراعتصاب غذا یافته‌اند به این امید که با به خطر انداختن با ارزش ترین سرمایه هر انسان، یعنی جان خویش و استقبال از مرگ اختیاری، از سوئی زندانبانان جبار و کارگزاران و عاملان سرکوب و از سوی دیگر شهروندان و تشکلهای حقوق بشری را از وضعیت غیر انسانی که در آن گرفتار آمده‌اند با خبر ساخته و به واکنش وادار کنند

در این میان حکومت همچنان در کنار شیوهی همیشگی ضد انسانی "انکار" و حاشای اعتصابها و اعتراضهای گوناگون در سطح جامعه، از حیل‌های رنگارنگ و حرب‌های گوناگون برای پیشبرد و تثبیت سیاست‌های سرکوبگرانه و ضد مردمی خود استفاده می‌کند.

دولت "اعتدال و امید" ترفند جدیدی بود که از کلاه شعبده‌ی حکومت تمامیت خواه و مستبد به‌در آمد تا پرده‌ی دیگری بشود برای ادامه نمایش تراژی کمیک حکومت اسلامی مبتنی بر حقوق بشر اسلامی و در نهایت سرگرم کردن و اغفال افراد جامعه‌ای تحت ستم که تنها شکل عدالت موجود برای ایشان در شراکت عمومی در فقر اقتصادی و محرومیت از حقوق ابتدائی انسانی و شهر وندی قابل لمس و مشاهده است.

از زمان روی کارآمدن حسن روحانی تا به امروز، حکومت‌گران شرایط اقتصادی و اجتماعی را برای کثیری از مردم ایران بویژه زحمتکشان، مزدبگیران، جوانان و دانشجویان سخت‌تر نموده‌اند. آن‌ها، با سرکوب، دستگیری، به زندان انداختن و اعدام فعالان و منتقدان سیاسی اجتماعی، نویسندگان، روزنامه نگاران و روشنفکران... به تشدید خفقان در جامعه دامن زده‌اند.

اکنون بیش از یک سال نیم از امضای توافق نامه هسته‌ای رژیم با شش قدرت جهانی (برجام) می‌گذرد. ما در بیانیه‌ی سیاسی ششمین گردهمایی سراسری خود (فوریه ۲۰۱۶ - اسفند ۱۳۹۴) پیرامون نتایج قابل انتظار این قرارداد، به صورت شرطی، نوشتیم: “**بزرگوارترین آرزوی ملت ایران، تحقق کامل تعهدات طرف مقابل و بازگشت به مسیر همکاری منطقه‌ای و بین‌المللی است.**” اما امروز، با گذشت زمان، اغلب شواهد نشان می‌دهند

که، گرچه خطر مداخله نظامی در ایران از سوی قدرت‌های بزرگ غربی کاهش یافته است، اما، به جز برخی سرمایه‌گذاری‌های خارجی که عموماً سودشان به جیب صاحبان زر و زور داخلی و خارجی می‌رود، هیچ یک از وعید و وعده‌های دولت روحانی به مردم در زمینه‌ی پایان یافتن کامل تحریم‌ها و به راه افتادن چرخ اقتصادی کشور متحقق نشده‌اند.

حال در چنین شرایطی است که "انتخابات" ریاست جمهوری ایران به زودی فرا خواهد رسید و ما بار دیگر شاهد مضحک‌های غیر دموکراتیک از سوی نظام برای کسب مشروعیت مردمی در چشم جهانیان برای خود خواهیم بود. و بار دیگر نیز ما باید با صدای بلند این نمایش رسوا و تکراری نظام دین‌سالار، مردم‌ستیز و آزادی‌گریز را افشا کنیم، و نیز در کنار این افشاگری از حربه تحریم نیز استفاده کرده و بر مرز بندی نظری و عملی خود با هرگونه توهم و ادعای اعتدال‌گرایی و اصلاح طلبی از طرف هر بخشی از قدرت حاکم، تاکید کنیم.

بی شک در انتخابات آینده، یکبار دیگر بخشی از فعالان سیاسی و اجتماعی، با چشم بستن بر کارنامه‌ی طولانی ضد مردمی رژیم در خلال سال‌های رعب و وحشت و سرکوب از طرف حکومت‌گران، به حمایت از "بلوک اعتدال گرا" لابد به انگیزه‌ی صف آرای‌ی در برابر بخش تندروتر مبادرت خواهند نمود. اما تاریخ سی و هشت سال دین‌سالاری در ایران و تجربه جنبش ۸۸ نشان داده‌اند که حمایت و پشتیبانی از هر جناح یا جریانِ نزدیک به حکومت، پیشاپیش محکوم به شکست بوده و نتیجه‌ای جز تثبیت بیشتر و تقویت پایه‌های به باور ما پوسیده‌ی ساختار حکومت نظام ولایت فقیه در پی نخواهد داشت.

ما همواره در درازای تاریخ فعالیت خود در جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لاییک ایران از حق رأی واقعاً آزاد، عمومی و دموکراتیک مردم دفاع کرده و می‌کنیم، اما همواره نیز بر این باور بوده و هستیم که در چهارچوب قانون اساسی اسلامی نظام جمهوری اسلامی ایران و تا زمانی که چنین قانونی بر جامعه‌ی ایران حاکم است، دست یافتن به انتخاباتی واقعاً آزاد، دموکراتیک و برابانه غیر ممکن می‌باشد.

بحران جامعه‌ی ایران

بحران اقتصاد در ایران، طی یک سال گذشته، وخیم تر شده است.

گرانی، بیکاری و تشدید فقر و نابرابری های اقتصادی و اجتماعی پیامدهای آشکار سیاستهای اقتصادی جمهوری اسلامی است. با وجود اینکه نرخ تورم رسمی در آغاز امسال چیزی در حدود ۱۰ درصد اعلام گشته است اما رکود شدید و تعطیلی بسیاری از شرکت های تولیدی کوچک و بزرگ و اخراج دسته جمعی کارگران بخصوص کارگران زن، همچنان شدت یافته است.

گسترش خصوصی سازی ها، معافیت های مالیاتی، تغییر قوانین کار و بیمه های اجتماعی به زیان کارگران، در اوایل سال گذشته این اوضاع را وخیم تر ساخته است. واگذاری مدارس، بیمارستان ها، راه ها و بنادر کشور به بخش خصوصی، کاهش تعداد کارکنان دولتی و بکار گرفتن افراد فارغ التحصیل دانشگاهی به مدت دو سال با دستمزدهای نازل و ممنوعیت اشتغال اتباع خارجی که عمدتاً شامل کارگران و زحمتکشان افغانی می گردد، از برنامه های اقتصادی ضد اشتغالی رژیم جمهوری اسلامی است که نابسامانی های فراوانی در زندگی مردم ایجاد نموده است. در این میان طرح های ناموفق دولت روحانی هم برای به حرکت در آوردن چرخه تولید به هیچ وجه جلوی حرکت این روند منفی را نگرفته است.

بانکهای کشور هم که وظیفه دارند برای یه گردش در آوردن سرمایه در بنگاه های تولیدی و دیگر موسسات اقتصادی منابع مالی تامین کنند، خود با مشکلات غیر قابل حل روبرو هستند. زیرا که حدود نیمی از موجودی و دارائی های آنها به منظور کسب بیشتر و آسانتر سود، صرف خرید شرکتها، بنگاه ها و مستغلات شده، بخش بزرگ دیگری از آن منابع نیز بصورت وام به دولت و شرکتهای دولتی داده شده که اینها هم فعلاً توان بازپرداخت آنها را ندارند و بخش دیگری هم مطالبات معوقه بانکها از نهادها، بنیادها و وابستگان حکومتی است که اینها هم قصد بازپرداخت این بدهی های کلان را ندارند.

مسئله بار بیشتر مشکلات ناشی از این بحران اقتصادی و اجتماعی بر روی دوش اکثریتی بزرگ از مردم به ویژه کارگران و زحمتکشان و قشرهای محروم جامعه ایران است. در این زمینه، اشاره کنیم به:

- وضعیت اسفبار خانه های سالمندان، محل نگهداری پدران و مادران از کار افتاده و یا رانده شده از خانه؛

- وضعیت اسفبار بهداشت و درمان و کمبودهای فضایی بیمارستان‌ها و درمانگاه‌ها و هزینه‌های سرسام‌آور درمان در ایران؛
- وضعیت اسفبار بازنشستگان و عدم توجه به افراد از کارافتاده ناشی از حوادث در محیط کار و عدم ایمنی کارگاه‌ها؛
- آمار بالای اختلال حواس و روان‌پریشی بر اثر فقر و تنگدستی؛
- فروپاشی کانون خانواده که منجر به بالا رفتن طلاق می‌شود؛
- وضعیت اسفبار خانواده های فعالین کارگری و معلمان و حقوق بگیران که با زندانی شدن نان آور خانواده‌ها با توجه به میزان تورم کمر شکن از هستی ساقط می‌شوند...

تخریب جامعه مدنی و حقوق بشر

جمهوری اسلامی نزدیک به چهار دهه است که به طور آشکار حقوق بشر را زیر پا می‌گذارد و هر بار با تغییر دولتها وضعیت حقوق بشر در ایران فاجعه انگیزتر می‌شود. آخرین رئیس جمهور حسن روحانی مدعی بر قراری آزادی و امنیت و رفاه و دفاع از حقوق بشر شد. چنان که پیش بینی می شد قول های اوبه طرفداران اصلاحات همه بی اساس بودند. همه آمار و اسناد و مدارک حکایت از می کنند که دامنه تجاوز به حقوق بشردر جمهوری اسلامی در یک سال گذشته بیش از پیش گسترش یافته است. زیرا اصل ولایت فقیه و قانون اساسی جمهوری اسلامی در مغایرت و در جدال با حقوق بشرو جامعه مدنی است.

امروز مشاهده می کنیم که جامعه مدنی در جمهوری اسلامی تخریب شده است. همه ی آزادی های فردی اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، هنری و اقتصادی در جمهوری اسلامی قدغن است. احزاب نیز مانند سندیکاها نمیتوانند فعالیت داشته باشد. تبعیضات قومی کماکان در همه ایالات ایران وجود دارد، آزادی اندیشه و ایمان افراد و گروه های اجتماعی به رسمیت شناخته نمی شوند. (تجاوز به ماده ۲ و به ماده ۶۶ از اعلامیه جهانی حقوق بشر) آزادی ورود و خروج از کشور در جمهوری اسلامی تحدید شده است. شهروندان دگراندیش و مخالفان رژیم قادر نمی باشند به طور آزادانه از کشور خارج و به آن داخل شوند. (تجاوز به ماده ۱۳ اعلامیه جهانی حقوق بشر)

روزمره اشکال گوناگون احکام تنبیه های خودسرانه بدنی، توسط دادگاه های اسلامی، بطور یک طرفه وبدون وکیل مدافع صادر و اجرا

میشوند این احکام در تضاد با حق برخورداری از حق دادگاه عادلانه میباشند. (تجاوز به ماده ۱۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر) مامورین دولت در جمهوری اسلامی با دخالت خودسرانه در زندگی خصوصی آسایش و آزادی های فردی را در جامعه زیر پا میگذارد. (تجاوز به ماده ۱۲ اعلامیه جهانی حقوق بشر) در جمهوری اسلامی زنان و مردان از حقوق برابر برخوردار نمی باشند. تاکنون قدمی جدی برای تحقق برابری جنسی از سوی دستگاه حاکم برداشته نشده است، زنان ایرانی همچنان شاهد نقض متعدد حقوق خود مانند همسر آزاری، پوشش اجباری، اعدام، ستم های ناشی از قوانین اسلامی، تبعیض های اجتماعی و فرهنگی و حقوق کار، سرپرستی خانوادگی و ... هستند. (تجاوز به ماده ۲ اعلامیه جهانی حقوق بشر) اخبار تجاوز به حقوق کار و کارگران در سال ۲۰۱۶ پرشمار است. در این کشور هنوز آزادی یک سندیکای مستقل رعایت نمی شود. عضویت در سندیکا مستقل آزاد نیست. (تجاوز به ماده ۲۳ اعلامیه جهانی حقوق بشر). رهبران منتخب سندیکا های کارگری، یا در زندانند و یا بیکار و خانه نشینند. تجمعات، اعتراضات و اعتصابات کارگری توسط قوای دولتی بطور سامان یافته سرکوب می شوند.

همه تحقیقات علمی نشان می دهد که برنامه ریزی درست آموزش و پرورش رایگان از رشد فقر و خشونت و بی عدالتی و انحطاط اخلاقی جلوگیری کرده و کودکان و جوانان را آماده سازندگی و پیشرفت آینده ی کشور می کند. در جمهوری اسلامی خانواده ها امکان کافی برای فرستادن کودکان به مدارس را ندارند، خانواده های تنگدست و فقیر مجبورند کودکان خود را به جای آموزش و پرورش، از سنین بسیار پایین برای کسب درآمد و تامین احتیاجات خانواده به کار بگمارند. در مدارس و دانشگاه ها علاوه بر تبعیضات فرهنگی و مالی، امکانات لازم برای اداره امور فراهم نمی شود. بودجه مربوط به آموزش، کفایت اداره مدارس دولتی را نمی کنند. در مدارس غیردولتی هزینه آموزش کمر شکن است. در عوض مدارس دینی، از همه امکانات لازم برای پرورش مبلغین مذهبی برخوردارند. وضعیت شغلی و رفاهی معلمان و اساتید بسیار نامناسب است. از سوی دیگر معلمان و اساتید دانشگاه را جمهوری اسلامی به خاطر عقاید سیاسی شان از کار بیکار میکند. این عمل در تناقض و مغایرت با ماده ۱۳ میثاق بین المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است، که بر اساس آن دولت ها ملزومند آزادی علمی و استقلال دانشگاه ها را تضمین کنند.

دولت جمهوری اسلامی ایران کماکان در ردیف بالای اعدام افراد

پایین ۱۸ سال قرار دارد. از نظر قوانین بین‌المللی مجازات اعدام برای کودکان زیر ۱۸ سال غیرقانونی است و دولت ایران پیمان نامه جهانی حقوق کودک را در ۱۳۷۰/۶/۱۴ امضا کرده و در ۱۳۷۲/۱۲/۱ این تعهدنامه بین‌المللی بـ تصویب مجلس رسیده است. طبق ماده ۳۷ این پیمان‌نامه اجرای مجازات اعدام و حبس‌های طولانی مدت و ابد بدون امکان آزادی برای کودکان زیر ۱۸ سال ممنوع است. عدم توجه به آموزش و پرورش کودکان و نوجوانان و ترویج خشونت در جامعه بر اساس میانی قانون عقب افتاده قصاص، عوامل مهم گسترش فساد و اعمال خشونت و ارتکاب به جرم و جنایت در سنین پایین ۱۸ سالگی است. با وجود اینکه جمهوری اسلامی خودش پدید آورنده اصلی این وضعیت می باشد، طی سال‌های متمادی، بر خلاف قوانین بین‌المللی، کودکان را اعدام و یا به حبس‌های طولانی مدت محکوم می‌کند. زیرا در جمهوری اسلامی بر اساس فقه اسلامی سن مسئولیت کیفری کودکان برای دختران ۹ و برای پسران ۱۵ سالگی است.

حکم اعدام که از نظر ما قتل عمد دولتی محسوب می شود، صدور و اجرای احکام اعدام کماکان در ایران ادامه دارد و جمهوری اسلامی یکی از کشورهایی است که همواره در ردیف بالای کشورهای اعدام کننده ی قرار داشته است. اگر چه رقم دقیق اعدام شدگان در جمهوری اسلامی مشخص نیست، اما بر اساس ارقام به دست آمده توسط سازمان های حقوق بشری فقط در سال ۲۰۱۵ تعداد اعدام شدگان به بیش از ۹۰۰ نفر تخمین زده شده است. افزایش اعدام شدگان در سال ۲۰۱۶ مورد تایید مقامات حقوق بشری می باشد.

متأسفانه علیرغم همه ی این تجاوزات به حقوق انسانی سازمان ملل در مورد دفاع از حقوق بشر به درستی انجام وظیفه نمی کند. مطبوعات و شبکه های خبری به بسیاری از گزارشهای حقوق بشری باکم توجهی و بی تفاوتی برخورد می‌کنند. برای بخش بزرگی از رهبران سیاسی، رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی حقیقی و مجازی، تجاوز به حقوق انسانی از اهمیت لازم برخوردار نیست. مقامات بین‌المللی، افکار عمومی جهان، دولت‌های اروپایی و اتحادیه اروپا در یک سال گذشته در زمینه گسترش نقض حقوق بشرگام‌های مفیدی بر نداشته اند. ما خواستار لغو فوری حکم اعدام در ایران و اجرای تمام وکمال منشور جهانی حقوق بشر و همه ی الحاقیه های آن می باشیم.

اوضاع زنان ایران و جنبش آنان

جنبش زنان در ایران در عرصه نظری و عرصه عملی با همان مشکلات و

معضلاتی روبروست که دیگر بخش های جنبش اجتماعی ایران با آن درگیر می باشند. سرکوب جنبش زنان، معضلات اقتصادی و راندن زنان از صحنه کار و تحصیل و فعالیت و وضع قوانین زن ستیز و دستگیری و شکنجه و و و و همه و همه مانعی بزرگی در برابر مبارزات و متشکل شدن زنان در سطح کلان جامعه ایران می باشد. قوانین ضد زنی که زمانی که به خانواده و اشتغال مرتبط می گردد به پدیده ای موسوم به " ازدواج سفید" می انجامد. زنانه شدن چهره فقر، افزایش سرسام آور طلاق، اعتیاد، فحشا، اسیدپاشی، جداسازی جنسیتی و پدیدار شدن مقوله زنان بی خانمان که به کارتن خواب ها معروف شده اند و سخن از عقیم سازی این دردمندان می رود، نمونه های بارزی از برخورد های ضد بشری و عقب مانده حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی ایران است.

هم اکنون طبق آمار های دولتی نسبت به کل جمعیت ایران یک و نیم میلیون زن مطلقه و بیوه وجود دارند که از این تعداد دو میلیون و پانصد هزار نفر آنان زن سرپرست خانوار می باشند. بر اساس آمارگیری مرکز آمار ایران در رابطه با نیروی کار زنان، نرخ بیکاری در این دوره معادل ده و سه درصد و تعداد بیکاران نیز بیش از دو میلیون و چهارصد و یک هزار نفر بوده است. بالاترین نرخ بیکاری در دوره مورد بررسی مربوط به زنان گروه سنی بیست تا بیست و چهار سال می باشد.

در حال حاضر از میان کل زنان شاغل کشور و از میان زنان دارای تحصیلات عالیه شش و شصت و شش درصد در بخش آموزش و شش و دوازده درصد نیز در بخش بهداشت، مددکاری اجتماعی و فقط هشت و هشت درصد در سایر بخشها به کار اشتغال دارند. تعداد کل زندانیان ایران در حال حاضر دویست و بیست و چهار هزار و ششصد نفر اعلام شده است و این در حالی است که ظرفیت رسمی زندانهای کشور، صد و چهل هزار نفر می باشد. از این تعداد زندانی طبق آمار رژیم سه و یک درصد زنان زندانی می باشند.

شرایط زنان زندانی سیاسی در زندانهای ایران بسیار بدتر و سخت تر از زنان زندانی عادی و حتی مردان زندانی سیاسی است. و بدلیل زن بودن در نظام زن ستیز جمهوری اسلامی بر زنان و بطور خاص زنان مخالف رژیم فشارهای مضاعفی وارد می شود. کمترین فشارها توهین، تحقیر و ناسزا و شکنجه روحی و روانی است که هر زندانی زن از طرف تک تک زندانبانان تا حکام شرع متحمل می شوند. لازم به ذکر است که نام تمامی زنان زندانی سیاسی در منابع مهم داخل و

خارج از کشور ذکر شده است.

با این حال و با تمام مشکلات پیش روی جنبش زنان و علارغم همه کاستی‌هایی که تا کنون بر این جنبش تحمیل شده است، این جنبش وجه مهمی از جنبش آزادی‌خواهی است و ارتقای سیاسی و فرهنگی جامعه ایرانی، بدون ارتقای جنبش زنان ممکن نخواهد بود.

جنبش جمهوریخواهان دموکرات و لاییک ایران بر این باور است که جدایی دین و دولت و پدیداری جامعه ای‌لاییک ایده‌آل هر جامعه مدنی است و حتی اگر مردم عادی ایران نتوانند این ضرورت را بدرستی فرموله نمایند اما در زندگی روزمره خویش بخوبی آنرا درک می نمایند و میدانند که جامعه ای هیچگاه آزاد نخواهد بود اگر که نیمی از شهروندان آن جامعه یعنی زنان از حقوق سیاسی و اجتماعی و فردی خویش برخوردار نباشند. لذا به باور ما استراتژی جنبش زنان پیش از هرچیزی باید وظیفه آگاه‌سازی اجتماعی و ضرورت تغییر را شامل شود. بدین معنی که با اعتراض به تجربه عینی زنان که روزمرگی اهان‌ت به حضور انسانی و اجتماعی شان است شرایط را مورد حمله قرار داده و به قوانین متحجر حاکم برخوردی معترضانانه داشته و به ارائه راه‌های عملی برای تشکل‌یابی این جنبش در سطوح خرد و کلان دست زنند.

اوضاع زحمتکشان و جنبش‌های کارگری

سیاست‌های ضد کارگری در ایران با توسل به ابزار و شیوه‌های گوناگون، از جمله تعیین حداقل دستمزد کارگران به میزان کمتر از یک چهارم خط فقر، کاهش حقوق و دستمزدهای واقعی، رواج بازهم بیشتر قراردادهای موقت کار، افزایش بهای کالاها و خدمات عمومی، حذف یارانه‌ها، پولی کردن بخش دیگری از خدمات دولتی، اخاذی‌های بیشتر به شکل عوارض و مالیات‌های افزون‌تر و ... انجام می‌گیرند.

مبارزه کارگران، طی یکسال گذشته، همچنان ادامه و گسترش یافته است و کماکان تلاشگران کارگری بخش فعال جنبش‌های اجتماعی در این دوره بوده‌اند. امسال نسبت به سال گذشته نیز، حرکتها و اعتراضات کارگری دامنه وسیع‌تری به خود گرفته است. به طوری که سردمداران رژیم بارها، نگرانی خویش را از افزایش تجمعات صنفی کارگران و امکان تبدیل این تجمعات به اعتراضات سیاسی ابراز کرده‌اند. گسترش مبارزات کارگری که در ارتباط مستقیم با بحران اقتصادی حاکم، اخراجها و تحمیل شرایط غیر انسانی بر انبوه

کارگران و زحمتکشان است، به رغم همه سرکوبگریها و اقدامات وحشیانه ارگانها و عوامل حکومتی صورت گرفته است. سیاستهای خشونت آمیز حکومتی مانند شلاق زدن ۱۷ کارگر معترض معدن آق دره و محکومیت تعداد زیاد دیگری از کارگران به شلاق و زندان از جمله کارگران معدن چادرملو، کارگران معدن سنگ آهن بافق، کارگران نانوانی سنندج، حبس تعدادی از فعالان کارگری و سندیکائی و صدور حکم زندان برای تعداد بیشتری از آنها، فشار و تضيیقات شدید در زندانها و ... هم مانع از رشد و گسترش جنبش کارگری نشده است. در واقع، اجرای حکم شلاق خود موجب اعتراضات وسیع فعالان کارگری در داخل و همچنین در خارج کشور، علیه گردانندگان دستگاه قضائی رژیم بوده است. حبس فعالان کارگری و در مقابل، مقاومت و اعتصاب غذا از جانب زندانیان سیاسی، از جمله جعفر عظیمزاده، فعال کارگری و سندیکائی و نامه اعتراضی بیش از ۳۵۰۰ فعال کارگری، در بهار امسال کارزار مبارزاتی وسیعی را در داخل و خارج، به دنبال داشته است.

اعتراضات و اعتصابات کارگری، که تعداد زیادی از واحدهای بزرگ چند هزار نفری را هم دربرگرفته، در این دوره هم، عمدتاً در زمینه دفاع از حقوق ابتدائی انسانی، صنفی و اجتماعی شان، در مورد عدم پرداخت بموقع دستمزدها، نبود امنیت شغلی، جلوگیری از اخراجها و تعطیل شدن کارگاه ها و ... بوده است. در اعتراض به تغییرات قانون کار به زیان کارگران، تعیین حداقل دستمزد، و همچنین در ارتباط با محدودیتهای سیاسی وارده از طرف رژیم در اول ماه مه، تظاهرات و حرکتهای زیادی در این دوره صورت گرفته است. اعتصابات همزمان کارگران در چند واحد و چند شهر و منطقه (مثلاً در مجتمع های پتروشیمی) و پیوستن خانواده های کارگران به تظاهرات و اعتراضات کارگری و برگزاری تجمعات شبانه روزی نیز رو به گسترش بوده است. در همین دوره، همچنین برخی کارخانه ها و موسسات مهم و حساس صنعتی، چون پالایشگاه ها، برق، مخابرات، حمل و نقل و شهرداری ها نیز عرصه حرکتهای و اعتراضات کارگران ایران بوده، ضمن آنکه تلاش برای حفظ، گسترش و یا پی ریزی تشکلهای مستقل کارگری هم ادامه داشته است.

درهم شکستن مقاومت کارگران واحدهای تولیدی بحران زده و دارای مشکل دستمزدهای معوقه، در دوره ای از رویارویی های فرسایشی، از طریق طرح وعده های دروغین، وقت کشی، ضرب و شتم و بازداشت نمایندگان و سخنگویان معترضان، جلوگیری از تجمع و تحسن،

جایگزین کردن علل الحسابه به جای پرداخت دستمزد معوقه با هدف ادامه بهره کشی تقریباً رایگان تا لحظه ورشکستگی کامل واحد، به راهکارهای اصلی رژیم تبدیل شده است. کارگران تنها از طریق اتحاد و تشکل سراسری صفوف خود و همبستگی متقابل همه بخش های کارگری می توانند به شکل موثر در برابر تهاجم بیرحمانه دولت جمهوری اسلامی به مقاومت پرداخته و در پیکارهای پیش رو به موفقیت دست یابند.

ما در جنبش جمهوریخواهان دموکرات و لاییک ایران از مطالبات حق طلبانه و دمکراتیک کارگران و زحمتکشان ایران، از جنبشهای آنان برای احقاق حقوق مسلم خود و آزادی های مدنی و هم چنین از مبارزات آنان برای ایجاد سندیکاها و تشکل های مستقل خود، از دولت و کارفرمایان، حمایت می کنیم.

اوضاع اقوام ایران و مبارزات آنان علیه تبعیض

حدود چهارسال پیش حسن روحانی با وعده " رفع تبعیض" و "تغییر نگاه امنیتی به اقوام و فرهنگهای ایرانی" بیشترین آراء مردمان سه استان کردستان، سیستان و بلوچستان و آذربایجان را به نفع خود اختصاص داد و در کارزار انتخاباتی پیروز شد. راء دهندگان امید داشتند که دولت روحانی گام های جدی و سریعی را در جهت حل مسائل ومشکلات رویاروی مردم این استانها بردارد. بهزودی دوران ریاست روحانی بسر خواهد رسید و کارنامه این دولت تفاوتی چندان با دولت های قبل ندارد: تعقیب و دستگیری فعالین حقوق مدنی، صدور احکام زندانهای طولانی، افزایش شمار اعدام ها، رشد اقدامات تلافیجویانه و کشتار وترور اهل سنت به دست نیروهای سرکوب، بخشی از این کارنامه شوم به شمار می آیند.

عدم توجه دولت مرکزی به توسعه فرهنگی، اقتصادی، آموزشی، بهداشتی و عمرانی، ساکنین استانهای اقلیت نشین را با بیشترین میزان بی کاری و بیسوادی روبرو ساخته و از امکانات بهداشتی و آموزشی مناسب و توسعه یافته محروم کرده است. کارگزاران دستگاه اجرائی نظام به جای تخصیص بودجه در جهت رفع کمبودهای آشکار مسکن، مدارس، اشتغال و بیمارستان در این مناطق بیشتر ترجیح میدهند که توان مالی خود را صرف اشغال نظامی و امنیتی این مناطق کنند تا بتوانند هرگونه اعتراض و تلاش مردم را برای بهبود وضعیت اسفبار موجود در نطفه خفه کنند.

دگرباشان جنسی در ایران نه تنها به علت سلطه فرهنگ زمخت مردسالارانه سنتی همواره در معرض انحای گوناگون تحقیر و سرزنش در حریم خصوصی و جامعه قرار داشتند، بلکه در پی استقرار سلطه نوامیس تبعیض‌گرانه مذهبی امروز بیش از پیش مورد انواع پیگردهای قانونی نهادها و دستگاه‌های سرکوب حقوقی و جزائی جمهوری اسلامی قرار دارند. در نظام جمهوری اسلامی رفتارهای جنسی دگرباشان از سوی دستگاه قضائی تحت اتهام‌های متفاوت مورد بررسی قرار می‌گیرد. برخی بطور غیر مستقیم هدف اتهامات‌اند که مستوجب "حدود" بر

مبنای معیارهای شرع ارزیابی میشوند و بنابراین همتا با اتهاماتی از زمره جرائم امنیتی بشمار می‌آیند، مانند جرم "تبلیغ علیه نظام"، "مشارکت در گروه‌های غیر قانونی" و تا حد "مفسد فی الارض" که مجازات اعدام دارد.

اکثر به اتفاق دگرباشانی که به علت "جرائم" جنسی توسط نیروهای امنیتی - انتظامی در فضای عمومی و یا خصوصی دستگیر و بازداشت میشوند، از ابتدا تحت اتهام‌هایی از قبیل "توهین به مقدسات" و یا "ایجاد اختلال در نظم و طهارت عمومی" تحت معیارهای مبهم و بدون ارائه مصداق مشخص، در دادگاه‌های رژیم با صدور احکام مجازات سنگین روبرو میشوند.

سرکوب بهائیان و دگرباوران دینی

ازپیدایش بهائیان به عنوان یکی از بزرگترین اقلیت‌های مذهبی ایران تا به امروز حدود 173 سال می‌گذرد. بهائوها همواره مورد ستیز خشونت‌بار روحانیت شیعی و پیروان متعصب آنها قرار داشته‌اند. با استقرار حکومت اسلامی - شیعی در ایران، تعقیب و اعمال فشار و ترد و "پاکسازی" بهائیان در پهنه جامعه بطور علنی در دستور کار دستگاه‌های تبعیض‌گرای تکرر ستیز حکومتی قرار گرفت. برکناری پیروان این دین از مشاغل رسمی و غیررسمی، مصادره اموال آنها، سلب اجازه کسب و دستگیری و براساس اتهامات پوچ محکوم کردنشان در بیدادگاه‌ها به زندان و حتی به اعدام نمونه‌های برجسته‌ای از این سیاست‌های نظام تمام خواه جمهوری اسلامی می‌باشند. به تنهایی در دوره ریاست جمهوری حسن روحانی که از جمله با وعده تحقق "حقوق شهروندی" به روی کارآمد، تا کنون حداقل 890 فقره تبعیض علیه بهائیان به اجرا درآمده است.

با اینکه بنا به متن قرآن، مذاهب اهل کتاب و نیز بر پایه اصل 13 قانون اساسی جمهوری اسلامی "ایرانیان زرتشتی، کلیمی و مسیحی تنها اقلیت‌های مذهبی شناخته میشوند که در حدود قانون در انجام مراسم دینی خود آزاد هستند" و بنابراین در برابر سرکوب و اختناق تا حدود زیادی رسماً باید مصون باشند؛ اما پیگرد، زندان و اعدام محدود به بهائیان نمانده بلکه فراتر رفته و با تشدید اختلافات و مناقشات رژیم با دولت‌های منطقه حتی مذاهب به رسمیت شناخته‌شده نیز مانند یهودیان و اهل سنت زیر فشارها و پیگردهای نیروهای سرکوب جمهوری اسلامی قرار دارند.

کنشگران حقوق کودک

هر ساله در صدی از کودکان به دلایل مختلف ترک تحصیل می‌کنند و به کارهایی مانند واکسزنی، پاک کردن شیشه ماشین، باد کنک فروشی، آدامس فروشی، جمع آوری نان خشک و وسایل فلزی در زباله‌ها و فال فروشی در سر چهار راه‌ها، بازارها و یا مکان‌های شلوغ و پر ترافیک می‌پردازند و ساعت‌های طولانی در معرض آلودگی‌های اجتماعی قرار می‌گیرند.

بنا بر آخرین اطلاعات مرکز آمار ایران در سال 1392، یک میلیون هفت صد هزار کودک در ایران به صورت مستقیم در گیر کار هستند. شمار کودکان کار در ایران به دلایل گوناگون در حال افزایش است، اما آمار دقیقی از تعداد آن‌ها در دست نیست. کنشگران حقوق کودکان بارها خواستار رسیدگی مسئولان برای "جلوگیری از ورود این کودکان به چرخه آسیب‌های اجتماعی" شده‌اند.

در چند سال اخیر، بسیاری از کنشگران حقوق کودک در ایران به دلیل فعالیتهای اجتماعی خود بازداشت شده‌اند و به اتهام‌های مختلف، ماه‌ها در زندان و زیر فشارهای گوناگون جسمی و روانی به سر برده‌اند و این در حالی است که مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال 1989 (1368) به اتفاق آراء پیمان‌نامه حقوق کودک را تصویب کرد. ماده 32 این پیمان‌نامه، دولت‌های عضو را موظف نموده است که با هر گونه سوءاستفاده و بهره‌کشی اقتصادی از کودکان مقابله نموده و زمینه‌های رشد ذهنی، جسمی، روانی و اجتماعی تمام کودکان را فراهم کند.

بحران محیط زیست

روزانه رسانه‌ها از آسیب‌های فزاینده و گوناگون محیط زیستی ناشی از افزایش میانگین دمای کره زمین خبر می‌دهند. بنا به گزارش "موسسه منابع جهانی" خاورمیانه به علت زوال منابع آبی و امواج مرگبار هوای گرم، با جمعیتی بالغ بر 350 میلیون نفر، مواجه با حادثترین بحران‌های محیط زیستی است و در 25 سال آینده با خشکسالی شدیدی روبرو خواهد شد. با خشک شدن هورها و نابودی تدریجی تالاب‌ها بر اثر سد سازی‌های بی‌شمار و ناکارائی مدیریت و نبود برنامه‌ها و شیوه‌های علمی پیشرفته بهره برداری پایدار از منابع محلی خشکسالی تشدید پیدا خواهد کرد. گسترش بیابانزائی موجب کوچ میلیونی آوارگان و مهاجرین به شهرها و کشورهای مجاور می‌شود که

این امر به نوبه خود رشد اقتصادی و امنیت این مناطق را با خطرهای جدی روبرو می‌سازد.

با تغییرات سوخت و ساز طبیعت در نتیجه اجرای برنامه های توسعه ناپایدار تخریبی مبتنی بر استثمار منابع انسانی و طبیعی به قصد سود افزائی از یک سو و از سوی دیگر آسیب های ببارآمده از جنگ های خانمان سوز بر سر حفظ منافع قدرتهای جهانی برسر تقسیم ثروت های حاصل از چپاول منابع منطقه خاورمیانه، زندگی ساکنین این بخش از جهان در برابر معضلات فاجعه باری قرار گرفته است. انواع آلودگی ها (هوا، غذا، خاک و آب) از جمله ابعاد این فرایند بشمار می‌آیند. به گزارش "سازمان بهداشت جهانی" سالانه تعداد تلفات انسانی ناشی از آلودگی هوا به تنهایی بالغ بر بیش از 7 میلیون نفر می‌باشد.

در ایران، به عنوان یکی از آلوده ترین کشورهای منطقه، تلفات این آلودگی بنا به آمار منتشر شده خبرگزاری "ایسنا" به بیش از 45 هزار نفر و به گزارش "سازمان بهداشت جهانی" این تعداد به بیش از 80 هزار نفر تخمین زده شده است. به گفته رئیس سازمان محیط زیست، ایران هفتمین کشور تولید کننده گازهای گلخانه‌ای است. تحت این شرایط، ساکنین شهرها و چه بسا مناطق روستائی کشور به علت آلودگی هوا و تراکم ریزگردها از هوای سالم برای ادامه زندگی فلاکت‌بار روزمره نیز محرومند. براساس بررسی های "سازمان بهداشت جهانی"، از کلان شهرهای ایران برخی شهرها مانند اهواز، سنندج و تهران به لحاظ میزان سالانه ذرات گرد و غبار معلق در هوا از میان 1100 شهر جهان در رده آلوده ترین شهرها قرار دارند. سازمان حفاظت محیط زیست جمهوری اسلامی در سال 93 از 22 استان که در معرض امواج ریزگردها قرار دارند گزارش داد که در اثر این ریزگردها میلیون‌ها نفر از ساکنین شهرهای این استان ها با پیامدهای مرگبار آلودگی هوا دست بگریبانند.

بنا به آمار منتشره از طرف "موسسه منابع جهانی" در سال 1394 از 33 کشوری که در جهان با تنش‌های آبی درگیرند 14 کشور در منطقه خاورمیانه قرار دارند. به گمان کارشناسان اقلیمی تا سال 2040 به احتمال زیاد این کشورها بطور کلی منابع آبی خود را از دست خواهند داد. ایران با کاهش میزان بارندگی بیش از 8 % نسبت به میانگین دراز مدت و افزایش دمای هوا و تبخیر آب‌های سطحی کشور مهمترین دریاچه‌ها مانند بختگان، ارومیه، هامون و نیز رودخانه‌هایی مانند کارون، زاینده رود، هیرمند در حال خشک

شدن‌اند. با کاهش ورودی آب، بنا به آمارهای دولتی، آب سدها به 60% و آب چاه‌ها به 20% تقلیل یافته است. با کمبود آب سدهای "دوستی" در استان خراسان، "درود زن" و "ملا صدرا" در استان فارس، "زاینده رود" در استان اصفهان و "شمبل وینان" در استان هرمزگان بسیاری از مناطق روستائی و شهری مناطق حومه این سدها با مشکل کمبود آب و به ویژه تأمین آب آشامیدنی روبرو شده‌اند.

فقدان اقدامات عاجل و ضروری در چارچوب برنامه‌های لازم و پایدار برای حل مشکلات و معضلات ناشی از "بحران آب" منجر به برآمد حرکت‌های اعتراضی به حق مردم شده که هر بار با شدیدترین هجوم سرکوبگرانه نیروهای دولتی روبرو بوده‌اند. برای نمونه درگیری خونین مردم شهر بلداجی در استان چهارمحال بختیاری در اعتراض به انتقال آب از تالاب چغاخور برای پروژه بزرگ فولاد دشت سفید در تابستان امسال نمونه‌ای از یورش پلیس ضدشورش می‌باشد. به گزارش خبرگزاری "ایلنا"، 16 استان کشور در حال حاضر در زیر خط قرمز "بحران آب" قرار دارند. در اثر ضایعات حاصل از این بحران، روستائیان بسیاری از این استان‌ها به خصوص ساکنین روستاهای استان‌های جنوبی و شرقی و شمال شرقی کشور مجبور به ترک محل زندگی خود شدند و به حاشیه شهرها مهاجرت کرده‌اند. در حالیکه به گفته وزیر نیرو، خشکسالی 500 شهر ایران را تهدید میکند و همچنین بنا به آمارهای انتشار یافته از 70% جمعیت روستا نشین سراسر کشور در سال 1335 امروز تنها 28% از جمعیت در روستاها زندگی می‌کنند و به گزارش رسانه‌ها 42 هزار روستای کشور خالی از سکنه شده و از آنها متروکه‌ای بیش باقی نمانده است.

در پی مبارزات پیگیر کنشگران جنبش حفظ محیط زیست، امروز حق بهره‌مندی از آب و هوای سالم و پاک به عنوان حق مسلم هر انسان شناخته می‌شود. جلوگیری از تخریب سلامت روحی و جسمی شهروندان و حفظ و حراست از طبیعت بوسیله ایجاد زمینه‌های لازم از وظایف مبرم یک حاکمیت مردم سالار به شمار می‌آید. بیشک تحقق این حق قبل از هر چیز در گرو نظارت مستقیم و آگاهانه شهروندان و مشارکت آنان در پروژه‌های بازسازی منابع طبیعی و احیای آنهاست. رژیم خودکامه و سرکوبگر جمهوری اسلامی طی بیش از سه دهه حاکمیت خود با اجرای سیاست‌های متکی بر نفت و اجرای طرح‌های تخریب کننده، طبیعت و سلامت انسانی را در ایران با خطر نابودی روبرو ساخته است. در چنین وضعیتی شرط لازم دستیابی به راهکارهای ضروری برای برون رفت از بحران محیط زیست، ایجاد همکاری‌های فراملی، منطقه‌ای و بین

المللی است. بدون استفاده از دستاوردهای نهادهای مدنی و جنبشهای حفظ محیط زیست جامعه جهانی و بکارگیری طرحهای موثر بر پژوهشهای علمی متناسب با شرایط ویژه منطقه ای نمیتوان به راهحلهای موثر و پایدار دست پیدا کرد. بی تردید در منطقه خاورمیانه ایجاد زمینه هرگونه همکاری تنگاتنگ قبل از هر چیز نیازمند به همزیستی مسالمت آمیز مردمان منطقه و گسترش روابط دوستانه با جامعه جهانی است که مغایر با سیاستهای دموکراسی ستیز داخلی و برتری طلبانه منطقه ای و تنش زای خارجی جمهوری اسلامی میباشد. رفع آسیبهای محیط زیستی و جلوگیری از پیامدهای مخرب آن در ایران و منطقه خاورمیانه به منظور بازسازی محیط زیست شایسته و در خور بشری بدون تحقق مشارکت مردم و استقرار دموکراسی و عدالت اجتماعی و همچنین برقراری صلح ممکن نخواهد شد.

بحران خاورمیانه: منطق قدرتها، منطق جنبشها

خاورمیانه امروز، تبدیل به کانون اصلی تعارض قدرتها برای تأمین منافع خود و اعمال سلطه و ستم بر مردمان این منطقه شده است. در سالهای اخیر، جنگ سوریه، جهادگرایی اسلامی و مداخلات قدرتها، از جمله مداخله نظامی و سیادت طلبانه رژیم جمهوری اسلامی ایران در منطقه، شاخصهای اصلی بحران خاورمیانه را تشکیل داده اند.

1- در سوریه، ما شاهد اولین جنگ بزرگ سدهی بست و یکم بوده ایم: هم از دید بازی بُرد و باختِ قدرتها در زمینهی ژئوپولیتیک و هم از نگاه تعداد بی شمار قربانیان، دامنهی وسیع پناهندگان جنگی، ویرانی شهرها، نابودی ثروت های انسانی، فرهنگی، باستانی، معنوی، مادی و غیره. آمارها از بیش از سیصد هزار کشته حکایت میکنند. از هر دو سوریه ای، یک نفر یا پناهنده شده است و یا کوچ کرده است، یعنی جمعیتی برابر با 12 میلیون نفر. دیکتاتوری بشار اسد عامل اصلی این فاجعه بزرگ تاریخی در خاورمیانه میباشد. این رژیم، از اوان جنبش مردمی در سال 2011، معروف به «بهار عربی»، با میلیتاریزه کردن بحران سیاسی و اجتماعی سوریه، با کشتار مخالفان و مردم از طریق ارتش و بمباران های هوایی (حتا شیمیایی)، با دخالت دادن نیروهای نظامی روسیه، جمهوری اسلامی و حزب الاله لبنان، شرایط را برای هر گونه حل و فصل سیاسی و مسالمت آمیز بحران غیر ممکن میسازد. نظامی کردن بحران سوریه از یکسو و سرکوب شدید نیروهای دموکرات و لائیک این کشور از سوی دیگر، وضعیت بسیار مساعدی برای شکل گیری و رشد اپوزیسیون مسلح

اسلامی‌گرا و جهادگرایان به وجود می‌آورند. داعش، جبهه النصره، القاعده و دیگر گروه‌های بنیادگرا، سلفیست و غیره، با بهره‌جویی از پشتیبانی و کمک‌های مادی، نظامی و لجستیکی برخی قدرت‌های منطقه، چون عربستان سعودی و ترکیه، به تدریج توانستند خود را به نیروی اصلی و هژمونیک مخالف رژیم اسد تبدیل نمایند. با تصرف شهر حلب، سرنوشت سوریه امروز، به رغم اعلام "پیروزی" توسط قصاب مردم این کشور، نامعلوم است. اما آن چه که معلوم است، این است که "پیروزی" ای که به قیمت ویرانی کشور، آوارگی مردم، کشتار ده‌ها هزار نفر و انقیاد سوریه به دو رژیم خودکامه ایران و روسیه حاصل شود، هرگز پا بر جا نخواهد ماند.

2- جهادگرایی اسلامی، یکی دیگر از ویژگی‌های اوضاع امروز خاورمیانه است که با برافتادن دیکتاتوری صدام حسین، در پی حمله نظامی قدرت‌های بزرگ غربی به کشور عراق، و سپس با جنگ داخلی سوریه، رشد و گسترش پیدا می‌کند. جهادگرایان اسلامی موفق می‌شوند دست به سازماندهی سیاسی، نظامی و اقتصادی خود زده، بر سرزمین‌هایی پیوسته در دو خاک عراق و سوریه تسلط پیدا کنند و "دولت" داعش را تشکیل دهند. جهادگرایی اسلامی در خاورمیانه و به طور کلی در جهان امروز، عامل ساختگی قدرت‌های خارجی و منطقه‌ای نیست، با این که می‌تواند از پشتیبانی آن‌ها، که در جنگ و رقابت با هم هستند، بهره‌مند شود. به طور مشخص، داعش، پایه در شرایط اجتماعی، سیاسی و اقتصادی ناشی از فروپاشی و افول دو رژیم دیکتاتوری بعثی، صدام و اسد، دارد. ریشه در اوضاع عراقی دارد که بخش سنی مذهب آن زیر سلطه و تبعیض یک حاکمیت شیعی قرار دارد. ریشه در اوضاع سوریه ای دارد که رژیم آن، با دست زدن به سرکوب مردم و کشتار جمعی، بخش‌هایی از آنان را به دامان جهادگرایان اسلامی سوق می‌دهد. جهادگرایی اسلامی در شکل داعشی آن، راسیسمی مذهبی است که در آن، "کافر" جای "نژاد" می‌نشیند. فاشیسمی اسلامی است که در آن، پاک سازی دینی و قومی، کشتار مردم، برده‌فروشی زنان، خشونت، تروریسم و... جوهر سیستم را تشکیل می‌دهند.

2- سومین شاخص اصلی بحران خاورمیانه را منطق قدرت و سلطه تشکیل می‌دهد که بر اوضاع این خطه حاکم شده است. تاریخ این سرزمین در سده بیستم را می‌توان تاریخ مداخلات انگلیس، فرانسه، آمریکا و روسیه از یکسو و مبارزه مردم علیه امپریالیسم، استعمار و نواستعمار دانست. قدرت‌های جهانی همواره از دولت‌های دیکتاتوری

در خاورمیانه پشتیبانی کرده‌اند. پیمان‌های نظامی بسته‌اند: روسیه با سوریه، آمریکا با ترکیه (از طریق سازمان ناتو)، عراق و عربستان سعودی. دست به تجاوز زده‌اند: روسیه و آمریکا در افغانستان. آمریکا و هم پیمانانش در عراق، دخالت نظامی اخیر روسیه در سوریه.

با ریاست جمهوری دونالد ترامپ، این عنصرِ کلان سرمایه‌دار به غایت راست و ارتجاعی، نژادپرست، فاشیست، ناسویال-شوینیست، سکسیست و ضدخارجی... در ایالات متحده آمریکا، می‌توان، در ماه‌ها و سال‌های آینده، در زمینه‌ی نقش و مناسبات قدرت‌های بزرگ در خاورمیانه و فراتر از آن در جهان، شاهد تحولاتی بزرگ باشیم: تغییراتی در پیمان‌های بین‌المللی با شکل‌گیری محور جدید آمریکای ترامپ، روسیه‌ی پوتین و دولت برکسیت Brexit انگلیس در برابر اتحادیه اروپا؛ پشتیبانی کامل و بی‌دریغ آمریکای ترامپ از دولت اسرائیل، شهرک‌سازها و غیره در تناقض با مصوبات سازمان ملل؛ خروج از قراردادهای بین‌المللی در زمینه‌ی حفظ محیط زیست و کاهش استفاده از انرژی‌های فسیل و آلوده چون نفت، گاز شیت و ذغال سنگ، از جمله عدم مشارکت در بودجه کپ 21 یا توافق‌نامه آب و هوایی پاریس؛ کارشکنی در اجرای برجام، توافق نامه هسته‌ای با ایران...

4- اما امروزه، ما شاهد پیدایش شرایط جدیدِ دیگری نسبت به سده‌ی گذشته نیز هستیم. به طور کلی، دوران فرمانروایی بلامنازع قدرت‌های بزرگ جهانی به سر آمده است. امروزه، افزون بر قدرت‌های بزرگ جهانی چون آمریکا، روسیه، اروپای غربی و چین، قدرت‌های نوینی در مناطق مختلف جهان، در تضاد، رقابت و حتا جنگ و ستیز با هم، وارد صحنه‌ی بین‌المللی شده‌اند. اینان، گاه در برابر یکدیگر قرار می‌گیرند و گاه دست به اتحادها و ائتلاف‌هایی می‌زنند که البته همواره ناپایدار و تغییرپذیرند. هر یک از این قدرت‌های استبدادی متوسط یا کوچک، از طریق گسترش نفوذ و سلطه‌ی خود بر منطقه‌ای که در آن قرار دارند، در پی حفظ بقای خود می‌باشند. از این میان، به‌ویژه امروزه، می‌توان جمهوری اسلامی ایران، عربستان سعودی، ترکیه و اسرائیل را نام برد.

در رابطه با اسرائیل، استرانیژ اصلی رژیم آپارتاید و اشغالگر آن عبارت است از جلوگیری از تشکیل یک دولت مستقل فلسطینی در کرانه‌های باختری رود اردن، از طریق توسل به همه‌ی ابزارها و شیوه‌ها چون جنگ، تجاوز، سرکوب، کلونی سازی و ایجاد شهرک‌های

اسرائیلی در سرزمین خودمختار فلسطین و غیره است.

در مورد ترکیه امروز، رژیم شوینیستی- اسلامی آن، در پی کودتای اردوغان، چند هدف را در زمینه مداخلات سیاسی و نظامی خود در منطقه دنبال می‌کند. از آن جمله است: دفاع از پان‌ترکیسم و جلوگیری به هر وسیله از هرگونه شکل‌گیری خودمختاری مردم کرد در ترکیه و سوریه.

رژیم اسلامی عربستان سعودی نیز، از یمن تا سوریه با گذر از عراق، نمی‌خواهد از قافله‌ی سلطه طلبی عقب افتد. با فعال شدن دیپلماسی و مداخله‌گری جمهوری اسلامی در منطقه، در پی مذاکرات با غرب و امضای برجام، جنگ تاریخی دو قدرت بزرگ نفتی و اسلامی برای کسب برتری سیاسی، نظامی و ایدئولوژیکی- دینی در خاورمیانه وارد مرحله‌ای نوین می‌شود.

سرانجام در رابطه با جمهوری اسلامی ایران، می‌دانیم که پس از انقلاب بهمن، سیاست نظامی‌گری و سیادت‌طلبی رژیم پهلوی، این بار در راستای جهان‌گشایی اسلامی، با ابعاد وسیع‌تری ادامه پیدا می‌کند. گستره‌ی این هژمون‌طلبی ایرانی، امروزه تمام منطقه را در بر می‌گیرد: کشورها و مناطق مختلفی، از یمن، خلیج فارس و عراق، که به تقریب می‌توان گفت تحت قیمومیت ایران درآمده است، تا سوریه و جنوب لبنان، هلال شیعه‌ای را تشکیل می‌دهند که رژیم ایران تلاش دارد آن را منطقه‌ی نفوذ خود کند. در خدمت به این سیادت‌طلبی منطقه‌ای است که کسب سلاح اتمی، همواره در برنامه‌ی استراتژیکی ایران، چه در زمان شاه و چه پس از آن، قرار داشته است.

شرایط امروز خاورمیانه حکایت از فاجعه‌ای بزرگ می‌کند: جنگ، ویرانی، آوارگی، بحران‌های مختلف، عقب‌ماندگی، فقر، بنیادگرایی اسلامی و غیره. این‌ها همه از یکسو، نتیجه‌ی منطق سیادت‌طلبی و سلطه‌گری حاکم بر نظم جهانی امروز است و از سوی دیگر، ناشی از حاکمیت رژیم‌های خودکامه و سلطه‌طلب در همه‌ی کشورهای این منطقه. در برابر چنین وضعیتی اما، مردم تحت ستم خاورمیانه نیز در صحنه حضور دارند و به رغم سرکوب، مقاومت و مبارزه می‌کنند. از جمله اشاره کنیم به جنبش‌های اعتراضی، کارگری، مدنی، دموکراتیک... در ایران و ترکیه، در اقلیم کردستان عراق و در شمال سوریه، با تشکیل خودمدیتری دموکراتیک روژاوا در مارس 2016، که جدایی دولت و دین، رهایی زنان، دموکراسی، عدم تبعیض، خودگردانی، تغییرات بنیادین اجتماعی و حفاظت از محیط زیست را اعلام می‌دارد.

امروزه، به رغم جدایی‌های کشوری (دولت- ملت‌های جدا از هم)، جغرافیایی، زبانی، فرهنگی و غیره، همبستگی و همکاری میان جنبش‌های مردمی، مترقی، دموکرات و لائیک در خاورمیانه، که بر استقلال و عدم وابستگی خود به قدرت‌ها و دولت‌ها در منطقه پای‌بند بوده و مخالف هرگونه دخالت قدرت‌های جهانی در تعیین سرنوشت مردمان این سرزمین به دست خود می‌باشند، بیش از پیش برای ادامه‌ی حیات و بقا این جنبش‌ها و کامیابی‌شان حیاتی می‌شوند. تنها از طریق اتحاد و همکاری منطقه‌ای این جنبش‌هاست که می‌توان، با برهم زدن سیاست‌ها و معادلات قدرت‌ها و دولت‌های سلطه‌گر، راهِ برآمدنِ خاورمیانه‌ای متحد، آزاد، دموکراتیک، مردمی و صلح‌آمیز را فراهم کرد.

امروزه، جنبش‌ها و کنشگران مترقی و مردمی در جهان، آنان که خواهان تغییرات ساختاری و رادیکال در جوامع خود می‌باشند، در برابر موانع و چالش‌های سترگی قرار دارند؛ در برابر قدرت‌های حاکم سلطه‌گر از یکسو و جریان‌های ارتجاعیِ راست، فاشیست، بنیادگرای دینی، ناسیونالیست و غیره از سوی دیگر. اینان در همه جا بر ضد ارزش‌ها، آرمان‌ها و مبارزات رهایی‌خواهانه، برابری خواهانه و بشردوستانه، سر بلند کرده و شمشیر از غلاف برکشیده‌اند.

در این اوضاع تیره و تاریک جهانی، ایران استثنایی را تشکیل نمی‌دهد. مبارزات اجتماعی در کشور ما، برای تغییر وضع موجود، برای پایان دادن به سلطه‌ی دین و استبداد و برای کسب آزادی، دموکراسی، عدالت اجتماعی و برابری، با دشواری‌های فراوان رو به رو می‌باشند. با این همه اما، مقاومت‌ها، با فرازو نشیب‌های خود، همواره ادامه دارند؛ اعتصابات کارگری، مقاومت‌های زنان، دانشجویان و جامعه‌ی مدنی، اعتراضات دموکراتیک در میان اقوام ایران و غیره. این مبارزات، زیر سرکوب شدید آزادی‌ها، تحت شرایط سخت اجتماعی و معیشتی و در پراکندگی و جدایی از هم انجام می‌پذیرند. اما در عین حال، این مبارزات، در صورتی که رشد و گسترش یابند، در صورتی که در پیوند، هم‌سویی و هم‌کوشی با هم قرارگیرند، می‌توانند تبدیل به یک جنبش بزرگ اجتماعی در جهت برچیدن نظام جمهوری اسلامی گردند. در این راستا، جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران همواره وظیفه‌ی اصلی خود می‌داند که از مبارزات گوناگون مردم ایران برای آزادی، عدم وابستگی، تأمین

اجتماعی و رفاه عمومی و استقرار جمهوری، دموکراسی و جدایی دولت و دین در ایران پشتیبانی کند.